traduction persane

Passage du Coran à l'Evangile

faisant suite
aux Soirées de Carthage et à la
Clef du Coran

par

Mr L'Abbé F. Bourgade.

etc. etc.

depuis la page 1 jusqu'à 81 inclusivement.

10. Mars
1857

هو

الانتقال من القرأن الى انجيل

وهو الجلد الثالث من مسامرة قرطاجنه

هو

الانتقال من القرآن الى الانجيل

وهو الجلد الثالث من مسامرة قرطاجنه

المحاورة الاولى فيما بين راهب وقاضی ومفتی والجزایری

ومیرزا مصاحبان محاورات کتاب مسمّی بمفتاح قرآن

امّا بعده مادام که الجزایری در اوطاغ خلوتی با قاضی مشغول
صحبت می بودند و در دیوانخانه مفتی ومیرزا تسبیح در دست
از رکعات و لوازم نماز شام در می آمدند و راهب دم پنجره
نشسته گل و ریاحین و نارنجستان باغچه حیاط را تماشا می نمود
قاضی داخل دیوانخانه شده گفت ای یاران شام بخوریم صاحب خانۀ
ما الجزایری تنهایی خلوت اختیار فرمود احوالش بد نیست وامّا
احوال دردمندی دل بی نهایت است هنگام دستگیری وعنایت است
شادی صبح ما بملال شب ما مبدّل گشت و صاحب خانۀ مهمان
نواز ما با ما هم سفره نیست راهب پرسید مگر خدا نخواسته
مزاجش تکسّری بهم رساند یا آنکه از آمدن ما خوشش نمی آید
چونکه مادام صحبت شما در اینجا نبودم از کیفیّت ماجرا خبری
ندارم

ندارم قاضی گفت در جنگ وجدال مباحثه نگاه داشتن خیر الامور
اوسطها آسان نیست بلکه اغلب مصاحبان از حدود اندازه می
گذارند میرزا گفت آقا من مرد کم حوصله است و مرا عبث
ترسانده است والّا نصیحتهای مصلحت آمیز بدو میدادم وفیما بعده
انشاء الله فرصت مکالمهٔ آینده را غنیمت خواهم شمرد مفتی گفت
اگر عوض ماندن در خانهٔ الجزایری بشهر بر می گشتیم هیچ کدام
این ناگواریها عارض نمیشد راهب گفت ای حضرات از این
سخنهای شما چیزی دست گیرم نمی شود بلکه حیرت وتعجب من
بیش از پیش بر می افزاید وتا حال نفهمیدم که درمیان شما چه
اتّفاق افتاده قاضی گفت فردا انشاء الله بعد از ظلمات امشب
نوبت انوار صبح صادق متعقب می آید مادام این گفتگو (پیش از خوردن شام) غلامان
چراغی آورده درمیان فرش اوطاق گذاشتند راهب گفت
قول حضرت سیدنا (عیسی) صلّی الله علیه وسلّم بخاطرم رسید که در (بحواریان خود)
انجیل فرموده که ای حواریان شما نور عالم می باشید و نوری را
نباید در زیر مکیال گذاشت بلکه بالای شمعدان نهاده
جمیع اهل البیت (را) روشنائی دهید میرزا گفت اگرچه کلام
راهب

راهب بی موقعه نبود و با احوال غلامان چراغ آوران مناسبت

خوبی داشت ولی (با احوال) مناسب مصاحبان صحبت امروزی ما نیست

چراکه نور مناظرهٔ ما عوض منوّر کردن صاحب خانه و اهل عیال

او همهٔ ایشان را در تاریکی شبهه و تشکیک گذاشت راهب گفت

اینکه تقصیر انجیل نیست پس از معاوضهٔ این چند کلمات

حضار مجلس دماغ صحبت نداشتند و نظر بر آنکه بحث و جدال مناظره

مانند ضرب و کوشش و یورش مقاتله آخر الامر بخستگی (و کسالت) می انجامد

راهب و قاضی و مفتی و میرزا بعد تفریغ لوازم دعا و نماز هر کدام

یک گوشهٔ امنیت جسته از یار و اغیار بی خبر و مرفه الحال می غنودند

و امّا حکایت از الجزایری بشنو نه میل خوراک و نه امکان استراحت

داشت ولی در ورطهٔ گرداب افکار تأسّف آثار مستغرق و از دنیا و عقبای

خود ناامید گشته در مطالعهٔ کُتُب فقه و شریعت تسلّی احوال دل پر

ملال و چارهٔ جمع پریشانی خاطر یأس مآل می جُست و میرزا را از خواب

بیدار نموده پس از اظهار التفات و نوازشات بسیار گفت دیگر مضا

ما مضا من ترا از جان دوستتر میدارم آشتی کنیم میرزا خدارا شکر نعمت

و منّت نموده و شادی کنان دست صاحب ولی نعمی خود را بوسید ٥

حسب الحکم

حسب الحکم او هرچه الجزایری میگفت بی کم و زیاد بسلک تحریر
همی آورد و امّا بعد از مسوّده کردن پنج شش اوراق کاغذ
رو بسوی الجزایری التفات گردانیده گفت ای آقا هرچه توی
گوی بنده لفظ بلفظ همی نوسم و نهایت متعجّب و بغایت حیرانم
که کلّ مضامین تو خلاف مجد حضرت سیدنا صلی اللّه علیه وسلّم
و منافی اکرام کتاب مستطاب قرآن می باشد آخر تا بکی مرتکب
این عمل شنیع شویم اگر رأی شریف شما قرار بر این گرفته پس بنده را
از خدمت تو باز معزول کن بنده نارضامندی شمارا از غضب خدا
اولی میدانم الجزایری گفت حرف یاوه مزن میرزا گفت شغل ذمّهٔ عقیدت
و غیرت اسلامیّهٔ من یکی اینستکه چنین چیزهارا ننوسم و یکی آنکه رأی خودمرا
بی پروا بگویم الجزایری گفت ای فرزند بسم اللّه بگو میرزا گفت دیروز
مادام مناظرهٔ ما فصاحت و بلاغت شما بسیار بود ولی عقل و دیانت
و حکمت بسیار کم الجزایری گفت هیچ مترس و ما فی ضمیر ترا از ابتدا
الی انتها بیان کن میرزا گفت فقره خطیرهٔ بلکه افعی زهرناکی بیش
رو داشتی و می بایست افعی را از سر بگیری و امّا چونکه از دنبالش
بر او ختی چه عجب که مار کشته نشد بلکه شمارا نیش زد الجزایری
گفت

از معنی خوشم نمی آید صریح و بی پرده بگو میرزا گفت که صریحش
اینستکه اگر نتیجهٔ بحث معجزات بمجید پیغمبر ما نینجامید تقصیر
شما بود چرا نخستین و بزرگترین معجزه را هیچ ذکر نکردید اعنی معجزهٔ
اصدار قرآن که فی الحقیقه مجمل جمیع معجزات و عباراتش بنام
خجسته فرجام آیات یعنی نشانها نامزد می باشد ای آقا مگر
از خاطر عطیر شما محو شده که قبلبرین بدفعات و کرّات بنده را
یادآوری می فرمودی که در تفسیر جلال الدین نوشته اند که
~~هذا الکتاب یکون معجزات فی کتبه~~ القرآن لا یکون معجزة منقطعة.
کناقة صالح و عصا موسی علیهما السلام بل معجزة دائمة
الجزایری گفت حیف که دیر بافغانم آمدی دور مجنون گذشت نوبت
ماست میرزا گفت چرا دیر الجزایری گفت ای جوان پیش از سه
چهار ساعت خودت دیدی که قرآن از عهدهٔ محکّ امتحان عقلا
بر نمی آید و بنای آن هزار جا رخنه دارد و باعث غم و غصّهٔ
من همین بود پس گفتهٔ تو که بزرگترین معجزات دنیا قرآن است
حرفی عجب بی جا و غیر موقعه آمد میرزا گفت چندین دفعه
از زبان شما این آیات شنیده ام که قوله او لم یکفهم انّا انزلنا
علیک

XXIX, 45

علیک الکتاب یتلی علیهم إن فی ذلک لرحمةً وذکری لقوم یؤمنون
وباز آیات قوله لو انزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرأیته خاشعًا متصدعًا   LIX, 21.
من خشیة الله ومگر فراموش کردید آن کلمات مبارکه را القرآن معجزة
بما فیه من الفصاحت والبلاغت فی التعبیر بنحویکه افضلترین فضلا
وشعرای متعصرین حضرت صلّی الله علیه وسلّم نمی توانستند
یک سورهٔ مانند سورهای قرآن تألیف سازند ومعتبر آنکه حضرت
رسول الله مرد بی سوادی بوده وهمین دلیلی کافی وحیّت آیات
قرآن وبرهان قاطعی رسالت رسول الله است الجزایری گفت
دیر بفریادم میرسی ای جوان اگر مادام مناظرهٔ ما این دلایل پیش می آوردی
مستوجب مدح ومستحق حمد می بودی واما حالا چه مصرف
وچه سود الآن که غلطها وتناقضها ونسخ الآیة بالآیة ودزدیها
از توریة وانجیل وعدم التناسب سورهای قرآن وغیره
قلب وعقل مرا از قرآن دور گردند ونفرت من چاره پذیر نیست
وجسارت تو که مدّاح قرآن ومصدّق معجزات آن می باشی بسیار
عجیب وغریب بنظرم می آید سرد نجیب را نمی شاید که در لباس
کهنه وپینه دار داخل مجلس بزرگان شود وهرگاه خرقهٔ دزدید
وبتن خود

وبتن خود پوشیده در کوچه و بازار طاوس وار میخرامد یاران و
رفقا بدو می گویند که ای فلانی حیا داشته باش و بزودی بگوشهٔ
پنهان شو تا خرقه مسروقه را از دوشت در نکنند وحکایت این
مرد خرقه پوش حکایت قرأن می باشد در فصاحت و بلاغت سیاق
کلامش حرفی نیست عبارات گوهربار بعض سورها مثلی ندارند
ولی این همه سخن آوری را بچه دلیل واز چه راه معجزه بدانیم
واگر معمّاری از سنگهای صحرا عمارتی بلندی وکیوان شکوهی بناء
ساخت که بگوید بغیر از ابله و دیوانه که این سنگها لعل و یاقوت اند
وخانهٔ که بنیادش خاک است هرگاه هم دیوارهای آن از جواهر وطلا باشند باز بمرور
ایّام مانند سایر کارهای دست آدم خراب شده آخرالأمر می افتد و در
خصوص سیاق کلام هم رأی علما مختلف است عیسی سندر الحنیفه وبعض
از اشخاص معتزله چندین کتب عربی ذکر آوردند که فصاحت آنها
از فصاحت قرأن کمتر نمی نماید مثال دیوان سیدی عمر بن فارض
که ابیات وعبارات او مطبوع طبع جمیع استادان وفصحا وشعرا
وهمتای قرأن می باشد وعلاوه بر آن از انجا معلوم که تألیفات
مؤلّفان معاصرین سیدنا محمّد صلی الله علیه وسلّم مانند
کتاب

کتاب مسیلمه بحکم پیغمبر در آتش نینداختند که از وجود آنها اثری
باقی نماند بلکه اغلب شعرا و فصحای معاصرین حضرت از بیم
غضب حضرت دم نمی زدند که مبادا مورد سیاست گردند
و هر چند بقول علما و مفسّرین ما حضرت رسول اللّه از خواندن
و نوشتن هیچ وقوف نداشته چگونه یمکن که در زمانیکه در حجاز
و یمن و شام اینقدر شعرا مشهور می بودند و قصاید خود بر در
کعبه برای مطالعهٔ خاصّ و عامّ نصب میکردند و طایفهٔ بنیٔ هاشم
خدمت البیت و حفظ و پاسبانی معلّقات می نمودند چگونه ممکن
که پسریکی از نُجبای بنیٔ هاشم سواد نداشته باشد خاصّة پسری
بزیرکی یتیم قریش و امّا گیریم که حضرت سید نافی الحقیقه خواندن
و نوشتن بسبب از سببها نمی دانست و یاد نگرفت کمال ذات جبلّی
از تحصیل علوم و از اعانت درس مدرّس و مدرسه مستغنیست
و خود عمر بن الفارض مذکور خطّ نمی شناخت بمرتبهٔ که نمی توانست
ألف از بی تشخیص بدهد همه اشعار را فی الفور و بدیهه میگفت
والحقّ از برای چنین اشخاص نادر عصر و زمن هیچ ضرور نیست مگر
میرزای سواد دار و خوشخطّ مثل تو میرزا گفت ای آقا از قرار

تقریر

تقریر سرکار شما قرآن از نزد خدا نازل نشده واما این عین
تعلیم اهل اعتزال می باشد نعوذ بالله قاضی گفت با تعلیم معتزلیان
کاری ندارم قرآن نه موافق تعلیم اهل السنت چیزی از لیست
و نه مطابق اعتقاد معتزلیان آفرینش خداست میرزا تعجب
وتحیر کنان پرسید پس قرآن چه چیزیست الجزایری گفت
عمل دست انسان فقط

المحاورة الاولی فیما بین الجزایری ومیرزا وقاضی ومفتی مشار الیهم در بیان باعث صوفی شدن الجزایری وسبب شک وشبهه او

:: فرد اول ::

هنگامیکه بواب آفتاب عالم تاب پردهٔ سیاه فام شب را بر داشته
در صبح صادق می کشود واز منارهای مساجد بانگ اذان سحر
کافهٔ مسلمین را مژده صلوة وتهنیت نماز میداد ناگاه دربان
الجزایری دق الباب نموده داخل اطاق او شد وعرض کرد که
دوستان صداقت شعار ویاران اخلاص اثار شما راهب وقاضی و
مفتی هر سه پشت سرا پردهٔ دولت سرای شما استاده
دعاگویان بجهت استفسار احوال سرکار آمده رخصت دخول
می خواهند

می خواهند الجزایری فرمود که داخل شوند وبعد از تفریغ ادای
مراسم آداب گفت که ای راهب خوش آمدی انشاء الله برکت آوردی
راهب گفت خدای عزّوجلّ انشاء الله صاحب خانه را واهل بیت
ویاران اورا برکت دهد دیروز بسبب کثرت اشتغال فرصت نداشتم
که بهریاب فیض صحبت شما وشریک مکالمه شویم در شهر مریضان را
پرستاری میکردم ولی امروز شرف اندوز خدمت یاران می باشیم
الجزایری گفت ما هم یک مرض روحانیهٔ در دل وجان داریم
انشاء الله ما را هم پرستاری کنی راهب گفت انشاء الله

:: فرد دوّم ::

قاضی گفت ای دوست انشاء الله شب آبستن توجهٔ اقبال زایده
الجزایری گفت البتّه که زاید قاضی پرسید یعنی چه پس آخر
الامر فی الحقیقه انفصال شکوک دریافتی الجزایری گفت ای
بلی انفصال تامّ وتمام قاضی گفت الحمد لله میرزا گفت ای حضرات
عبث عبث شادی نکنید آقای من بقول عربها من الذین طبع
علی قلوبهم الجزایری را از این شوخی خوش نیامد پس بآواز بلند
گفت ای حضّار مجلس همهٔ شما علم وعقل وهنر دارید هوش و
گوش

گوش بدهید و اعتقاد مرا بفهمید بعد از تجسّس و غور رسی
مضامین آیات قرآن مادام محاورات ما و پس از گفتگوی که شب
گذشته با میرزا داشتیم یقین مرا شد که بقول اهل مکّه قرآن کتاب
جامع خیالات است فقط و حضرت محمّد هرچه در آن گفته یا از
خود احداث و ایجاد نمود و یا آنکه از کتب یهودیان و غیره گرفت
و امّا هیچ آیهٔ بتوسّط جبرایل (علیه السلام) از نزد خدا نازل نشد و بالحق
که راستی و حقیقت در قرآن نیست و هرگز نبود دیگر نمیتوانم
سایر کتب را (منزله) مثل قرآن با تفصیل تفحّص و امتحان نمایم و اگر
هم فرصت تفحّص و امتحان در دست میداشتم باز نتیجهٔ انجام و حاصل
کلام آن همین می بود (که هست) پس بزحمت و تصدیع چه ضرور و از
مشقّت و درد سر چه سود بهتر آنکه بکتابی که در روز تولّد
(با خود) بجهان آوردم قناعت کنم و این کتاب دو جلد دارد اسم یکی
عقل خودم و اسم دیگر ضمیر خودم است و تا زنده ام بقوانین دیگر
و بکتب غیر آن هیچ رجوع نخواهم کرد میرزا گفت لا حول و لا
قوّة الا بالله و سر خود را بدامن خرقهٔ خود پوشانده گریه
و آه و ناله می کرد که نعوذ بالله من الشیطان الرجیم

فرد

:: فرد سیّوم ::

قاضی گفت ای یار وفادار من آری عقل ما نور الهی وضمیر ما
کتابیست که در درج آن قوانین شریّعت ازلیّه ثبت ومندرج
وامّا در فیما بین عقل وضمیر خدا دلی قرار داده که پادشاه
عقل وسلطان ضمیر می باشد پس عقل وضمیر هر دو مطیع
قلب وبندهٔ خلقه بگوش احکام دل وفرمان بردار او هستند
وحضرت آدم علیه السلام باقتضای جذب شوق قلبی که بحضرت هوّه
میداشت از شرایط عقل وهوش وضمیر واز لوازم مصالح قیاس
وتدبیر دست شسته مأوای بهشت جاودانی بسکنای
جهان فانی مبدّل نمود وهمچنین معاصران حضرت نوح
علیه السلام از بس که نفوس امّارهٔ قلوب ایشان همیشه
متأثیر ومستولی ضمایر وعقول ایشان وطغیان می بودند عاقبت
بعذاب غضب خدای تعالی گرفتار شدند وهمچنین انبیای
قحطان واسمعیل چونکه دل ایشان اسیر وگرفتار کمند زلف
دلبران صنم پرستان حجاز وعقل ضمیر آن انبیّا در کشاکش قوّهٔ
جذبهٔ القلب یهدی الی القلب ناچار وناساز گشت

کعبه مکّه را

سجده‌گاه بتپرستان و معبد اصنام ساختند و در کتب تواریخ
چنین روایات بسیار ذکری شود و خاصّه در تفسیرات
بعض مفسّران معقول و معتبر که شما هرچه میدانید از ایشان
تحصیل کردید و حال اگر هم بیشتر و بهتر از ایشان میفهمید باز
ترک و ردّ تعلیم و حجّت و انکار اخبار الهی که در کتب ایشان می خوانید
غیر انصاف بلکه کفران نعمت نسبت باجداد ماست الجزایری گفت
در کتب ایشان راستی و دروغ بنوعی قاطع و مخلوط بایکدیگر
می باشند که بغیر از گریختن چارهٔ ندیدم ولی دل شاد نگریخته‌ام
و عقل خود مرا عقل کلّ و لاریب فیه نمی دانم و امّا هدایتی
دیگر از کجا حاصل کنم پس هرچه بادا بادا

فرد چهارم

قاضی گفت در تواریخ اخبار ایّام قدیم یک چیزی مثل ستارهٔ در
ظلمات شب تارک نمایان می بینم که خدای تعالی برای راهنمای
و بجهت سلامت کافّة الناس قرار داده و این چیزی هدایت
حضرت ابراهیم علیه السلام است و مسلمانان و جهودیان
و نصرا و مردم سایر ملّتها همه حضرت معظّم الیه را متّفق

الکلمه

الکلمه ابوالمؤمنین می خوانند ای رفیق صادق این صحیفهٔ
کتبِ منزله بادبان کشتی خود ساخته رو بصوب مطلوب بیلا
خوف وخطر روانه شوید تا از ورطهٔ امواج بحر موّاج دین وآیین
بکنار سلامت برسید. الجزایری گفت امر چندان دشواری از من نمی
خواهی چراکه جمیع الدین حضرت ابراهیم مبنیٔ بر عبادت خدای
واحد و مأسّس بر اعتقاد بروز قیامت می باشد و عقل من این دو فقره را
قبول میکند پس از برای دانستن این حقایق معرفتِ وحیّه
چه لزوم و مطالعهٔ کتبِ منزله چه حاجت آمده قاضی گفت
آهسته برو و ببین که اجداد حضرت ابراهیم علیه السلام بی معرفت
یگانگی خدا و از روز رستخیز بی خبر بودند و امّا باغوا و وسوسهٔ هوا
وهوسِ فتنه انگیز روز بروز غیرت ایشان ضعیفتر می شد تا آنکه
عوض خدا اصنام را پرستیدند و خود حضرت ابراهیم محض بفضل خاصّ
ومختصّ بار پروردگاری مثل ایشان نشده در عبادت حقّ عزّ وجلّ
همیشه ثابت قدم و پایدار ماند بمصداق آیهٔ مبارکه قوله وکذلک
نُری ابراهیمَ ملکوت السموات والارض ولیکون من المؤقنین
فلمّا جنّ علیه اللیل رأی کوکباً قال هذا ربّی فلمّا أفل قال
لا

بصوب

VI, 75-80.

لا احبّ الآفلین فلمّا رأی القمر بازغًا قال هذا ربّی فلمّا أفل قال

لئن لم یهدنی ربّی لاکوننّ من القوم الضّالین فلمّا رأی الشمس

بازغةً قال هذا ربّی هذا اکبر فلمّا أفلت قال یا قوم انّی بریءٌ ممّا

تشرکون انّی وجهت وجهی للّذی فطر السموات والارض

حنیفًا وما انا من المشرکین پس چگونه می خواهید ای الجزایری که

اولاد تو بیلا تربیّت و تعلیم احکام خدا وامانده عاقلتر از اقوام حضرت

ابراهیم باشند هدایت از عمده لوازم مایحتاج انسان است الحاصل

ازهدایت حضرت ابراهیم علیه السلام عبرت گرفته طریقه او را راه مستقیم

خود ساز و با طفال تو احکام خدای واحد را یاد بده الجزایری گفت

در ایّام ما عبادت اصنام محالست قاضی گفت زیرا که کتب نازله

همیشه حاضر و موجود حتّی که (کسان که) بو حیّات الهیّه اعتقاد ندارند اغلب

اوقات بآیات این کتب رجوع و تکیّه میکنند ولاکن اگر خدا نخواسته

کتب نازله از روی زمین برداشته و غایب می شدند عبادت

اصنام بیلاشک و شبهه باز عادی و معمول می شد

فرد پنجم

قاضی پرسید هیچ میدانی که آیا علم الفلسفیّه مأسس برحقیقت

هست

هست یانه قاضی گفت علم الفلسفیّة علم بزرگیست واما حیف که
فلسفیان هیچ جا وجود ندارند مثال اینکه طبابت علمی عزیزیست
واما طبیب کجا راستشرا می خواهی صادقترین جمیع فلسفیان
وحاذقترین همهٔ اطبّا خداست وتکمیل فلسفیّهٔ انسانیّه معرفت
احکام وحیّ الهی می باشد واگر اطبّا بدان احکام رجوع میکردند
وبا مردم را عبث عبث نمی کشتت در ایّام فلسفیان یونانی
صوقراط نام وافلاطون نام علم فلسفیّة باوج کمال رسیده بود بیلا آنکه
بر امور ومایحتاج دنیا وعقبای ایشان فایدهٔ بخشد چراکه باوجود
که اغلب فلسفیان پیشین وپسین وجود خدا را انکار نمی کردند
هیچ کدام ایشان اقرار نکرده که خدا آفریدگار ومسبّب الاسباب
عالم مخلوقات میباشد وچنین اعتقادی اصل طریقهٔ بتپرستی وعین
معصیّت معایب اقوال وقبایح افعال بود وهست بقول ایشان روح
وجسم قبل از خلقت وبعد از خلقت مثل خدا وجود می داشتند وخود بخود
بدنیا می آیند واز دنیا در میروند وبنا بر چنین تعلیمی نیاذ بالله بعض مردم
ادّعای خدای میکردند وتنپرستی را عبادت خدا میدانستند ومیدانند
الجزایری گفت ماشاء الله ای قاضی تو از روزگار فلسفیان دمار کشیدی
وگویا که

وگویا که عباد ولایت شما از عباد مملکت الجزایر زیرکتر اند ولی من که از
او هام فلسفیان چه قدیم وچه جدید سررشتهٔ و اگاهی ندارم ونمیدانم
مگر آنکه حرف شما مناسب مضمون روایتیستکه گفتار مشهورترین
فلسفیان ما ابوعلی سینا و ابن ارفع راس بر کردار ایشان راجح است
چراکه یکی ایشان هیچ بیم و خوف از غضب پروردگاری نداشت ویکی دیگر
حقیقتِ خلقت را حاشا و ابا کرد واما هردو سرآمد عصر وزمن خود بوده
وکتابهای حکمت وطبّ ارسطالیس الیونانی بزبان عربی ترجمه
نمودند قاضی گفت پس اگر حکمای مانند ایشان که تا حال رشکِ پیران
ایران وغیرت استادان فرنگستان میبودند با وجود علم وعقل و
کمال بیهمال نمی توانستند از بادیهٔ فلسفیه بمنزل حقیقت الهیّه برسند
سالکان جادهٔ قیاس مجرّد بچه امیدی وبکدام راهنمای مبادرت
رسیدن ورزند نه ملجای ونه پناهی مگر آنکه صراط مستقیم را یعنی
هدایت حضرت ابراهیم علیه السلام را پیش گرفته سوی مقصود
برکت عقبا بپویند پس ای دوست عزیز لابدّ وناچاریم که ملّت ابراهیم را قبول کنیم

:: فرد ششم ::

الجزایری گفت گیریم که قبول کردم واما الآن ملّت ابراهیم از کجا بهم
برسد

برسد عباد الخطا ذریّهٔ بنی اسماعیل أثری بغیر از عبادت اصنام
وخبری باقی نگذاشتند واز وقتیکه ملّت ذریّهٔ بنی اسحق بدست
یهودیان ونصاری افتاده گویا نهایت معیوب وبغایت
منحرف شد القصّه صورت حقیقت ووجود هدایت ازمیان رفت
وبصلاح نزدیکتر آنکه من در مقام شکّ وشبهه نگران بمانم تا خدای
تعالی سبحانه بفریادم برسد خدا میداند وبس قاضی گفت
تشکیک دایمی چیزی خلاف طبیّت انسان وازبرای دل وجان ما
باری بسیار گران است وذات وجود روحانی ما بحکم ملک ودود
همیشه گرسنه وتشنه کام می باشد وآرام نمی گیرد مگر باقوت حقیقت
وباآب حکمت الهیّه ولاکن تشکیک زهر قاتل وسمّ هلاهلش است
الجزایری گفت ای حضرات شما که می خواهید دیوان مرا ببینید پیش
از فتوی دادن می بایست عیار کلام قاضی را بمحکّ امتحان آزموده
اعتراف کنید که حاصل مناظرات ماضیّهٔ ما منحصر بشکّ وشبهه
گشت ونتیجهٔ تفحّص وتجسّس من وشما باستنباطی انجامیده که
عقل آدمیزاد عاجز وکتب منزله منحرف واغلاط آمیز می باشند
وعلمای بدانش وزیرکی شما در خوض دلایل وبراهین مبیّنه

بیچارهٔ

چارهٔ سکوت و خاموشی گریزان و یا آنکه بوسیلهٔ ردّ جواب غیر صواب
ولاکافی افتان خیزان پناه می جوئید و زیاده از علم من چیزی نمی
دانید الحاصل آسانتر و بصلاح عنقریبتر که من و شما بزیر سایهٔ حمایت
تشکیک گوشهٔ گیریم و دیگر حرف دین و مذهب را نزنیم و هر آینه
در این حالت نا امیدی و بیچارکی بفیض انعام و جزای اصحاب
خبره دست کتاه ما نمیرسد باز یمکن که بعذاب غضب خدای
الرحمن والرحیم گرفتار و باز خواست نخواهیم شد

المحاورة الثالثة فیمابین راهب و حضار مجلس مشار الیهم
در بیان اتّفاق بعض آیات قران با احادیث و احکام توریة
و زبور و انجیل و مقابلهٔ آنها با یکدیگر

فرد اوّل

راهب گفت ای حضرات شنیدن موقعهٔ خود دارد و گفتن
موقعهٔ خود و اگر بنده که تا حال ساکت و سامع محاورهٔ شما
و صابر می بودم الآن بسخن در می آیم باعثش اینستکه اوّلاً
نمی خواهم مرتکب عمل شراکت ضلالهای شما و متهّم چنین
قبایح بمانم و ثانیاً آنکه امیدوارم که بعون ملک الوهّاب

شاید تعالی

شاید فعالی که ثمره اش این همه شک و ریب باشد که مشاهده میرود از بیخ
برکنیم دیروز مادام مناظرهٔ شما در اینجا نبودم ولی از آنچه بگوشم رسیده
می بینم که عوض جادهٔ راست و نزدیک راه معوّج و بعیدی پیش گرفته اید
و بجای رسیدید که دیگر معبر و ممرّ نداشت و تعب و زحمت بیشتر
از همه کس الجزایری کشیده زیرا که بعد از انکار و حیّت مضامین
کُتُبِ المنزله و پس از ابای هدایت الهیّه بورطهٔ هایله
یأس و شبهه افتاد مثال سنگی که از کلّهٔ کوه جدا شده غلطان
غلطان سرازیر و سرنگون تا بقعر درّها و گردابها فرود آید و امّا
تقصیر قاضی از تقصیر الجزایری بیشتر است تخریب و انهدام روا
نیست مگر بشرط تعمیر و اتمام و قاضی قبل از تکلیف بنای دین
حضرت ابراهیم علیه السلام میبایست در فکر جمع کردن بعض آیات معتبرهٔ متفرّقهٔ
قرآن شده باشد که چه طور و بچه وسیله آنها را بند و پیوند نموده
ارکان قوانین دین یقین را بنیادی نهد و مؤسّس اساس اسلام
بیلاکلام گردد الآن در عالم محبّت و صداقت بشما راست و بی پرده
میگوییم که از حدود انصاف در میگذرید و لوازم دقایق احترام
و حق شناسی در حق حضرت محمّد چنانکه می باید و می شاید بجا نمی آورید
و قدر

انهدام

وقدر و منزلهٔ کتاب حضرت معظّم الیه تا چه حدّ است نمی شناسید
اگر بمصداق براهین قاطع رسالت یتیم قریش را انکار و حقیقت وحیّت
آیات قرآن را خالی از اعتبار یافتید اختیار دارید ولاکن اوصاف
حکیمانهٔ جمیلهٔ ذهن و تدبیر او را چرا فراموش کردید مگر خاطر
نشان شما نیست که حضرت با وجود قلّت وسایط و کثرت اعدا
پیشنهاد ضمیر منیر خود (را) بقانون ربع مسکون مبدّل و معمول فرمود
از جملهٔ سه طایفهٔ معاصرهٔ حضرت عبدة الاصنام وحدانیّت
خدا را قایل نمی بودند یهودیّان آمدن مسیح را ابا و انکار می کردند
نصاریان هدایت صراط مستقیم را مرعی نمی نمودند پس عمده
مقصود حضرت جمع کردن این سه گروه مختلف در تحت فرمان یک
دین و آئین بود بناءً علی هذا حضرت با هزار احتیاط و مدارا
برخی از قواعد طوایف مشار الیها موقوف کرد و برخی باقی گذاشت
تا (مراتب) اتفاق و یگانگی و یکجهتی عامّ را میّسر گردانید از این جمله اعتقاد
وحدانیّت الهیّه که (قدیما عقیدت) خاص و مختص یهودیان و نصرا میبود شغل ذمّه
لازمهٔ عبدة الاصنام نموده (بحجاج) یهودیان و نصرا فرمود که دیگر بیت
المقدس را طما فی سابق زیارت نکنند بلکه از برای حاج بمکّه بروند
و در کعبه

معاصرهٔ

(قربانی)

و در کعبه از عهدهٔ احترام طوف مقامها و حجر الابیض و حجر الاسود و
و سایر مناسک برآیند و علاوه برین پاس استرضای خواطر یهودیان
و عربها طلاق و کثرت الازدواج را حلال فرمود و بجهت تحصیل
قلوب نصرا فرموده که حضرت عیسی علیه السلام مسیح حقیقی (و روح الله) می باشد
القصّه حضرت محمّد بزور ذهن جبلّی خود حاکم مطلق و صاحب اختیار
ذو اقتدار انواع طوایف گشته بتپرستی عبدة الاصنام را بوحدانیّت
معوّض و اشتراک مشترکان نصرانیّه را بعبادت خدای یگانه مبدّل
و انکار قدوم مسیح یهودیان را باعتقاد یقین قرین کرد و امّتان
خود را از حالت تارکی جهالیّت و ضلال بنور هدایت با مجد و جلال
درآورد و بدین واسطه شهرت کاردانی و حکمت حضرت معظّم الیه
در افواه کافه النّاس افتاده همیشه برقرار و باقی خواهد ماند رسالت
موسی بشغل تمهید مقدّمات شریّعت منحصر می بود
عیسی شریّعت موسی را تکمیل داد و محمّد ابن عبد الله
که هزار و دویست و پانزده سال بعد از موسی و پانصد
هفتاد و پنج سال بعد از عیسی بجهان آمده دید که مردم
حجاز و شام از شریّعت موسی مهجور و از هدایت عیسی دور و
بالکلیّه گمراه شده

بالکلیّة گمراه شده اوقات را بدتر از عبدة الاصنام مثل حیوانات
بیلا شعور بسر می برند پس وجود ذی جود خود را میانه فیما
بین عیسی و موسی وواسطه نموده و بعض احکام را چه از توریة
و چه از انجیل گرفته بگروه امّتان خود قانونی و شریعتی قرار داد
وگویا مرادش این بوده که بوسیلهٔ این اصول مهیّه کم کم بعون
خدای تعالی امّتان محمدیّه تربیّت شوند و بمرور ایّام کاملتر
و با وقوفتر گشته آخر الامر بفیض الحقّ الکامل بل اکمل برسند
و این حجّت دوّم بر حکمت پیغمبر شما می باشد و حجّت سیّوم آنستکه
حضرت محمّد بحسن سعی جمیله موافقت فیمابین توریة و
انجیل ثابت و مقرّر داشت بخلاف مفسّران یهودی که برعکس
این موافقت و برشکستن عقد و بست لتابین مستطابین
میکوشند و اثار این جد و جهد حضرت معظّم الیه در مضامین
قرآن بسیار بنظر می آیند حتّی که موافقت قرآن (احادیث معتبر) با احدایث توریة
و انجیل و پیوستگی آنها بیشتر است از موافقت فیمابین (اجزاو) اقسام خود
قرآن نسبت بیکدیگر ای حضرات آنچه پس از مشاهده کیفیّت
تألیف آیات قرآن دریافت و مفهوم مرا شده اینستکه با وجود
تناقض

تناقض بعض مضامین آن با تواریخ و علم الطبیعی و علم الهیئت
و خلافی با مسایل سایر علوم که شما خود مادام مناظرات ماضیّه
دیدید باز قرآن کتابی مستطابی و شایستهٔ احترام میباشد و قطع
نظر از بعض احکام که حضرت معظّم الیه از خود در ضمن آن مندرج
داشته اغلب آیات آن در باب اعمال شرعیّه و عرفیّه و نظام
المعاش و اخبار پیغمبران عنقریب مضامین توریة میرسد
و از حیثیّت کلمات وحیّه و الهامیّه قرآن کانّه عنوان و مقدّمه
کتاب انجیل است آری بخواست خدا و شاید بارادهٔ خود حضرت محمّد
چندین آیات قرآن مشتمل بر تمهید مقدّمات آیات انجیل و بتوسّط
مضامین کتاب حضرت عیسی علیه السلام بکمال سهولت متبیّن و
تکمیل میشوند و من که بندهٔ حلقه بگوش و شاگرد تعلیم کتاب مستطاب
حضرت عیسی میباشم میتوانم بمصداق آیهٔ شریفهٔ ایشان شما را مژده
دهم که قوله منظور ما باطل کردن شریّعت شما نیست بلکه
اتمام کردن او و تکمیل اوست

:: فرد دوّم ::

راهب گفت موافق تعلیم قرآن خدا واحد و یگانه است این بسیار
خوب و

خوب و درست و امّا در میان وصفِ تعظیم و قدرت خدا بنای
تقدیر و قضا تسلّط خالق را محدود و توانائی و آزادی مخلوق را
منهدم و محال الوجود میکرداند زیرا که عدم اختیار انسان وابستهٔ
خیر و شرّ کردار انسان می باشد و با نبودن اختیار نیکی و بدی افعال
چگونه امکانِ وجودِ جزای آخرت متصوّر آید پس حکّام شرع و
حکّام عرف از برای چه در محکمها می نشینند و اگر قضا قاتل را
بکشتن و کیسه بُر را بدزدیدن و فاسق را بفسق و فجور ملزوم
و مجبور گردانیده تنبیه و سیاست ایشان خلاف عدالت
بلکه برعکس رضای تقدیر خدا می افتد ای حضرات نتایج ضررهای
تعلیم تقدیر بیرون از حدّ تحریر و تقریر است و هرگاه باعث
خرابی بلاد اهل اسلام و سبب آبادی ممالک نصرا را طالب و جویا
شده باشید چیزی دیگر نیست بجز آنکه مسلمانان که بقول شاعر
بیت برخور ز عمر خویش که در مسند قضا احکام عمر تو بدرازی
مسجّل است سر غفلت (بر بالین تکاهل و تساهل و اهمال) نهاده اوقات
عزیز را در خواب و بیکارگی و خیالات بیهوده مصروف دارند و
لاکن تلامیذ انجیل که باعتماد اعتقاد تقدیر و قضا خیال معاش خود
نمی بندند

نمی بندند و بدستور مثلی که اجتهد والله یعینك عمل میکنند شب و روز
در تحصیل تدارك اسباب عقبای ایشان و دنیای ایشان بقدر مقدور
می پردازند و بنابر تعلیم انجیل در أمر موافقت اراده وقدرت خالق
با آزادی اختیار مخلوق بسیار میکوشند وایضاً درخصوص بهشت و
سعادت آخرت که قرأن قطع نظر از انهدام اختیار انسان (بمسلمین) صالح
ومتقّی وعده نموده شما باید بدانید که در جنّت متعهّدهٔ مسیحیان
ذکر حور و غلمان و خواجهٔ حرم سرا هیچ وجود ندارد بلکه بقول انجیل
در آسمان زن وشوهر نیست و جمیع بهشتیان بمثال ملایکه بسر
می برند وخوشا بحال اصحاب قلوب پاك زیراکه ایشان خدای عزّ وجلّ را
روبرو خواهند دید وآنچه قرأن درباب آدمیزاد فرموده که قوله ولقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم وجای دیگر قوله لقد خلقنا الانسان فی کبد XCV, 4. XC, 4.
بدانید که تناقضی که ظاهراً در مضامین این آیتین شریفتین مشاهده
میرود باطناً بسیار مناسب وموافق می افتند بشرطی که بجهت تفسیر
وبیان آنها بانجیل رجوع کنید دیگر قرأن درخصوص اکتساب فضل وهنر
بدفعات وکرّات خطاب مستطاب میفرماید بیلا آنکه وجه تحصیل این فضایل
وشیوهٔ تعمیل آنها بمردم یاد دهد ولی انجیل در این باب تفصیلها ذکر
نموده

نموده و دقایق حقایق بعض فضایلی که اهل اسلام اسم و رسم آنهارا نمیدانند
بر ذمّهٔ لازمهٔ ما واجب الاطاعت گذاشت و اعمال آنهارا بوسیلهٔ
قواعد مقرّره آسان و میسّر فرمود و ایضاً قرآن بتقوی و بیم خدا حکم
میدهد و در مراتب محبّت و دوستی و مهربانی چیزی نمیگوید ولیکن انجیل
بالعکس تقوی را ابتدای حکمت و عشق خالق و مخلوقات را تکمیل
حکمت و ارفعترین دلیل معرفت خدا می فرماید از این جمله قرآن
میگوید که افعل الخیر للمؤمنین و انجیل میگوید که اعمل الخیر لقریبک
من غیر فرق لا فی الدین ولا فی الجیل ولا بین الفضل والعیب
فهذا افعل الله الذی ربّ العالمین رفع الشمس علی الصالحین
وعلی الاشرار در آیهٔ از آیات قرآن مذکور استکه العفو اولی من
الانتقام و امّا این معنی چندین دفعه بلکه بر هر صحیفهٔ انجیل
مکتوب و در میان عمده اصول دین عیسویّان محسوب می باشد
حتّا که ششصد هفتاد و سه سال پیش از اینکه حضرت محمّد
ذکر عفو را بزبان بیاورد حضرت عیسی علیه السلام حق خون
باقتلان مسیحیه
مبارک خودشرا بقاتلان خود عفو و معاف بخشید و همی گفت که
این را از برای عبرت شما کردم تا بکنید مثل آنچه دیدید که من
کرده بودم

کرده بودم دیگر قرآن درباب طهارت و غسل و وضوء و غیره بسیار
دقّت میکیرد ولی انجیل پاکی دلرا یعنی صدق نیّت قلب وصافی
روحانی را بر طهارت جسمانیّه سبقت داده میفرماید که آدم شسته
و رفته که دلی صافی ندارد بقبور مبیّضه می ماند و در عوض حجاب
و پردهٔ روی نسوان اسلام انجیل بزنان عیسویّه محض پاس
آبرو و حفظ نام و ننگ اعنی پرده روحانیّهٔ عصمت را واجب و اوجب
فرمود دیگر بروایت قرآن جبرائیل سینهٔ حضرت محمّد شکافته
دل اورا ازخون سیاه پاك کرد و مقصود ایراد این روایت نیست
مگر آنکه جمیع بنی آدم سوءِ ظنّ و فکرهای بد در ضمیر دارند و امّا
در قرآن چگونگی سیاه شدن اندرون قلوب آدمیزاد هیچ ذکری
و بیانی نرفته و اگر جویای کیفیّت ماجرای این بلیّهٔ عظمی و طالب
چاره و علاج این مرض ارثی و خواهان تندرستی خود میباشید
همه در انجیل حاضر و موجود دیگر بروفق حدیثی از احادیث قرآن
حضرت عیسی علیه السلام از آسمان خوانی با اطعمهٔ لذیذه روی
زمین سرازیر کرده ولی حیف و افسوس که حضرت محمّد بتفصیل
بیان و حالی نه فرمود که در ضمن این معجزه منظور از هدیهٔ
زایله و یا

زایله و یا آنکه مراد از هدیهٔ دایه می باشد و شما اگر انجیل بخوانید هم
تبیّن احوال این سرگذشت و هم آگاهی در می یابید که خوان مزبور
تا امروز درمیان بعض مردم همیشه باقی و برقرار است و موافق
احادیث سنّت مذکور که در سالی که در ولایتی از ولاء آفتی و بلای
ناگهان اتفاق می افتد خدای تعالی ملایکه و ملک الموت غایب
از چشم انسان بهمان ولایت می فرستد که بوسیلهٔ قتل گناهکاران
و ظالمان بلیّهٔ عذاب الله از سر مردم دفع گرداند و امّا معنی
این معمّا را و کشف این راز را کسی نمی فهمد مگر تلامیذ انجیل

فرد سیّوم

راهب گفت ای حضرات کیفیّت مضامین آیات حقیقهٔ قرآن چنین است
و چگونگی کم و زیادتی احادیث آنها چنان و بهمین سبب حضرت
محمّد کتاب مستطاب انجیل را کتاب المنیر اسم گذاشته که مانند
المنیر
ستارهٔ کاروان در تیره شب حوادث فلک و زمان کافهٔ الناس را
نور هدایت و روشنای بخشد تا بعون الله تعالی سبحانه هر
کدام ایشان بمنزل آخرت باسلامت برسد قوله و قفّینا علی آثارهم
V, 50. 51.
بعیسی ابن مریم مصدّقاً لما بین یدیه من التوراة وهدًی
وموعظة

وموعظة للمتقین واین هم بیلا باعث اتفاق نشده که حضرت محمد
اسمهای جلیله کلمة الله وروح الله منسوب وبلقب خجسته مصدقا
لما بین یدیه من التوراة نامزد فرمود ومصدقا لما بین یدیه من
التوراة عبارت از خاتم الانبیا یعنی پیغمبری که بتصدیق دیگران
احتیاج ندارد وایضاً قوله وان اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل
موته ویوم القیامة یکون علیه شهیدا میخواهد بگوید که در روز جزا
شهادت وحکم در دست حضرت خاتم الانبیا عیسی علیه السلام و
شفاعت گناهکاران در ید تصرف او خواهد ماند

٤:١٥٧.

:: فرد چهارم ::

راهب گفت ای حضار مجلس عبارت از توریة وصیت نامهٔ ییست
که وارث آن مسیح ومیراث آن کتاب مسیح است وقرآن کانه کتابچهٔ
که ششصد سال بعد از وفات حضرت عیسی بجهت مساعفت
ایتام وازبرای تنظیم متروکات بعنوان ذیل انجیل شرف صدور
یافت وچونکه ایصال ووصول رسد ونصیب میراث خوران وحساب
ایشان تفریق نخواهد شد مگر در روز قیامت پس هیچ کدام بندگان
خدا نباید از فیض حصهٔ خود محروم وبی بهره بماند وهرچند
حق ارث

حقّ ارث مسلمانان هنوز درست ثابت نشده خدا از ملک آسمانی
شمارا خارج نکرد اجداد شما رسد خویشان را گرفتند الآن نوبت
شما آمد مختار اید ولی کار شما بیرون از دو حال نیست یا داخل اعضای
عیال اهل کتاب المنیر و میراث خور ملکِ آسمانی شدن یا مثل ایتام
صغیر در طفیلِ عبودیّتِ برادران ارشد ماندن خدا می بیند که
بچه صدق نیّت اینک دست اعانت و ساعد مساعدت بشما می
دهم دیْن و وظیفهٔ من همین بود حساب مرا خدا میکشد اینقدر بدانید
که در نزد همان خدای بینا از عهدهٔ جواب من بر خواهید آمد

المحاورة الرابعة فیمابین راهب والجزایری و در حضور قاضی
و مفتی و میرزا مشار الیهم در بیان ثلاثت مسیحیّه

:. فرد اوّل :.

بعد از اتمام مواعظهٔ راهب آثار امیدواری و شادی بر آینهٔ رخسار
قاضی و مفتی متأثر و منعکس گشته و میرزا بسیار افسرده خاطر
و متفکر می نمود و امّا الجزایری بسخن آمده براهب گفت که
ای امام ملّت مسیحیّه کالام گفتی نه درّ سفتی بیت از دست و
زبان که بر آید کز عهدهٔ شکرت بدر آید که مغز مطلب را از
پوست

پوست در آوردی وقلب مرا بابعض آیات قرآن از نو دوست کرد
بنحویکه الآن نیم مسلم ونیم مسیحی شدم ولی فی الحقیقه نه این ونه
آنم وبجمیع احکام انجیل اعتقاد ندارم خاصّه بدو مطالب انجیل اوّلاً
به ثلاثت خدا ثانیّاً به الهیّت حضرت عیسی بلکه می پندارم که شرح
این دو مطالب در قرآن واضحتر از انجیل وبعقل ومنطق نزدیکتر
می باشد راهب گفت ای الجزایری از اعتراضات تو خوشم میآید
کاشکه سایر اهل اسلام بصداقت تو وساده لوحی تو می بودند
ودر همینجا حضور میداشتند که بعد از شنیدن جواب من دیگر
هیچ گونه شکّ وشبهه درباب مطالب مذکوره روا وجایز ندانند.
وجواب من از قراریستکه اوّلاً احداث فقرهٔ شراکت الهة
الثلاثة احداثی وتبدّعی عربهاست نصراهمیشه وهمه جا خدارا
واحد ویگانه میدانستند ومیدانند وحکایت شراکت سه نفر خدا
درنزد ما وجود عنقا دارد ودر این باب مادام محاورهٔ هفتم ومحاورهٔ
هشتم مسامرهٔ قرطاجنه با قاضی ومفتی مکالمهٔ بسیار گذشت
وبتصدیق ایشان جوابی که آنوقت از من شنیده کافی وشافی بود
واما اگرباز رأی شما مایل بتکرار آن مطالب می باشد چه مضایقه
مجدّداً

مجدّدا چه شما و چه ایشان مسائل خودتان را از سر گیرید تا بعون
حقّ سبحانه از عهدهٔ جواب آن بقدر مقدور در آمده صورت
واقعه براستی باز نمائیم و اعتراضات شمارا یکان یکان دفع و ردّ
سازم الآن اینقدر میگوییم که در قرآن که بقول الجزایری واضح تر
و از انجیل بعقل و منطق نزدیکتر است یک آیهٔ ثبتنا قضهٔ وجود
صفات ثلاثیهٔ خدا پیدا و هویدا نیست بلکه چندین آیات بتصدیق اعتقاد
سه صفات الهیّهٔ مسیحیّه بر می آیند وثانیاً قرآن در خصوص الهیّت
ذات مقدّس حضرت عیسی هیچ جا معترض و منکر نیست بلکه
مصدّق و محقّق الجزایری گفت بسر مبارک جمیع انبیا که اگر
راهب همین کلام را مبرهن و اثبات سازد و چنین مضامین را
در قرآن بما نشان دهد من اشهد انّ لا اله الّا اللّه و عیسی
خاتم الانبیا گفته الآن نصرانی میشوم کلّ حضّار مجلس متّفق
الکلمة گفتند و ما هم (در صورت تحقیق این معنی همه) نصرانی خواهیم شد راهب گفت انشاء
اللّه بگوئید ای سادات در مهمّ اهمّ ایمان عقل و زبان ما
عاجز و ناتوان مگر بعون حقّ عزّ و جلّ سبحانه پس بسم اللّه
الرحمن و الرحیم اعتراضات خود(را) یکان یکان حالی کنید

فرد

:: فرد دوّم ::

الجزایری گفت اعترضات بسیار است ومسایل بیشمار از این
جمله مثلاً درسورهٔ القصص قوله وادع الی ربّک ولاتکوننّ من
المشرکین ولاتدع مع الله الهاً أخر لا اله الاّهو کلّ شیٍّ هالک
الاّ وجهه له الحکم والیه ترجعون وباز درسورهٔ النحل قوله
لاتتخذوا الهین اثنین انّما هواله واحدٌ وهردوآیه فی الحقیقه
آیات الهامیّه ووحیّه می باشند راهب گفت البته که آیات
مبارکه رامناسب الحال وبسیار بجا ذکر آورديد وليکن جميع نصرا
برمعنی این آیتین قایل اند ومضامین آنها عوض اعتراض اعتقاد
ما بتصدیق وبسیار موافق تعلیم مسیحیّان وهمساز می باشند
میرزا گفت نه چندان موافق چرا که درآیهٔ مذکوره نقل الهین (است)
وشما عوض دونفر خدا سه نفر خدا عبادت میکنید وخاصّه
آنکه قرآن ما هواله واحد را ذکر فرموده ومسیحیان بیشتر
ازیک خدا قرار دادند راهب گفت جوابم همین استکه عرض
کردم (که مضمون) آیتین مذبورتین را نصرا قبول دارند الجزایری گفت
خوب وامّا بعض آیات دیگر را چه طور می پسندید مثلاً درسورهٔ
النساء

XXVIII, 87, 88.
XVI, 53.

IV, 169 النساء قوله ولا تقولوا ثلثةٌ انتهوا خيرًا لكم انّما اللّه اله واحدٌ

V, 77 ودر سورهٔ المايدة قوله لقد كفر الذين قالوا انّ اللّه ثالث ثلثةٍ

وما من اله الّا اله واحد راهب گفت اين آيات هم چيزى

خلاف اعتقاد ما ندارند چنانكه مادام محاورات ماضيّه بمفتى

وبقاضى با تفصيل هرچه تمامتر مبرهن كردم الآن هم هرگاه

خواسته باشيد مجدّدًا بيان ميشود مفتى گفت من جواب راهب را

فراموش نكردم قاضى گفت فى الحقيقه جوابش شافى وكافى

بود وبتكرار هيچ لزوم ندارد ولاكن در بعض تفسيرات ما

تفصيلهاى بهتر ازاين دارد بقول بيضاوى ولا تقولوا ثلثةٌ

يقولون عيسى اله واللّه اله واُمّه اله ومحمّد بن عبد اللّه ميگويد

كه مضمون آيهٔ اوّل بيان آيهٔ دوّم را ميدهد يعنى از جملهٔ سه نفر خدا

خداى سيّوم و جلال الدين السيوطى ومحمّد عبد الحليم (مفسّران) ميگويند

كه يك فرقهٔ مسيحيان چنين اعتقادى ميداشت وامّا اين فرقه

الآن موجود نيست وقبل از چندين سال متفرّق وتمام شده بود

راهب گفت آفرين بر سيوطى وبر محمّد عبد الحليم از تفسرات

ايشان مى بينيد كه اعتقاد بسه نفر خدا ديگر درميان نصرا

وجود.

وفی الحقیقه در هیچ کدام از کتابهای تفسیرات انجیل و تورات
ذکر هم وجود چنین فرقه مندرج نیست الحاصل اعتراضات شما
دخلی بمذهب ما ندارند و امّا منسوب فرقهٔ مذکوره و وابستهٔ اعتقاد
بتپرستانِ عرب که لات و جبت و طاغوت و اصنام دیگر می پرستیدند
پس اگر ما بعبادت این اصنام عربهای مسلمین را متّهم نمی سازیم
از انصاف دور می نماید که شما هم اعتقاد فرقهٔ قدیمهٔ نصرانیّه را
بگردن کلّ نصرا بیاندازید فرقهٔ مریمیّه کجا و مسیحیّان حقیقی کجا

:: فرد سیّوم ::

الجزایری گفت. وامّا این را نمی توانی منکر شوی که الآن هم جمیع
نصرا عوض خدای یگانه لفظ ثلثث و تثلیث استعمال می کنند چرا
وحدانیّت نگوئید و بس راهب گفت این هم مشتبه شما را شده
نصرا ثلثت خدایان هرگز نمی گویند بلکه وحدانیّت خدا می گویند
ولی مثل آنکه بزبان فارسی سه تا معنی علیحدهٔ و یکی تا معنی علیحدهٔ
دارد بزبان مسیحیّان هم ثلثت و واحد هر کدام باصطلاح خود
مستعمل می شود از این قرار فیما بین استعمال الفاظ انجیل
و قرآن فرقی نیست و هر دو قایل بر آنند که کلام و روح مختصّ ذات
خدای

خدای یگانه بود و هست موافق بیان الغزالی عبارت قرآنیّه
کلام الله دو معنی دارد یکی هر کلامی که در کتب المنزله می خوانیم و ورد
زبان ما نموده در حافظه و ضمیر ما محفوظ میداریم و معنی دوّمش
اینستکه کلام الله ازلی و قدیم و غیر مخلوق و قایم بذات خدا پس اگر بگوئیم که کلام
خدای تعالی قدیم و قایم بذات خدا یا آنکه بگوئیم که یک خدای نیست
و امّا خدای کلّ است مساوی حرف ما و برابر لا اله الّا الله می باشد از این قرار
اعتقاد ما بسه خاصیّت قایمهٔ ذات خدا یعنی باصل و بکلام و بروح
اعتقاد خلافی یگانگی و وحدانیّت خدا نیست بلکه مطابق تعلیم
انجیل و موافق تعلیم قرآن می افتد و مناسب و هرگاه بعض فضلای اسلام
لفظ ثلثة را درست نفهمیده باشند بما چه الجزایری بیان حقیقت
این معنی تکلیف نصراست راهب گفت کلام و روح هر دو داخل
و قایم ذات الهیّه میباشند و کسی که اینرا نمی فهمد قرآن را هم
نمی فهمد وای بر احوال مردمان بی شعور

:: فرد چهارم ::

الجزایری گفت بندهٔ خدای یگانه را چه ضرور بتشخیص صفات
متفرّقهٔ اصل و کلام و روح و چه حاجت بتبیین انواع القاب خدا
مگر

بواسطهٔ اینگونه دقایق جزوئیه قیاس ما یا دیانت ما می افزاید
راهب گفت خدا دقایق جزوئیه و اشیای غیر نافعه را یاد نمی دهد
وقاضی عنقریب انشاء الله خواهند فهمید که غور رسی چنین دقایق
اهمه مایهٔ تحصیل حکمتهای اعلی درجه و باعث اکتساب فضایل
نجسته سیگردد از قبیل علم اسرار و خفیات اسمانیه و قواعد
سیرت الانسان و قوانین معاشرت و سایر (حکمتهای) نعمتهای عظمی و جمیع
الناس قایل برانند که سرانجام هر کار نیکو وابسته سه شرایط اهمیه
توانستن و دانستن و خواستن حال اگر این حکمت را با کیفیت
امر ثلثت مقابله نمائیم دانستن مثل کلام و توانستن مثل اصل
و خواستن مثل روح در می آیند و افعال ما ظاهری و باطنی بناءً
علی وجود (وعدم) سه شرایط مزبوره در ضمیر فاعل یا نزدیکتر بحدّ کمال یا بعیدتر
از حدّ کمال هستند حتّا که حسن و حلال اعمال خدای عزّ و جل را سببی
نیست مگر در عین وجود ثلثت خصایص ذات خدا و حکما آورده اند
که (عجز) طفولیّت (در انستکه) چیزی نمی تواند چیزی نمی داند و چیزی نمی خواهد
و عجز جوانی در آنکه با وجود زور و توانای هنوز علم تجربه را بهم
نرسانده عزم جزم و رأی صایب ندارد و عجز پیری در آنکه قطع
نظر از

نظر از وجود علم کامل و عزم جزم و تجربه و توانای استعمال آنها از دست
تصرّف پیران میرود و بدین جهت درمیان اهل فرنگستان مرویست که ای جوان
کاشکه میدانستی وای پیر کاشکه می توانستی ولی آدمی ارشد و کامل یعنی
باعلی درجه ضیای فروغ ذهن و بسرحدّ بلوغ قوّه بشریّه رسیده و قابل افعال کبیره و اعمال
بزرگانه و شایسته گشته میتواند و میداند ومیخواهد وفی الحقیقه مخلوق
خالق توانا و دانا و خیرخواه می باشد و در آینهٔ وجود ذی جود چنین مرد ارشد
بدرستی عکس جمال و کمال حضرت خدای بی زوال مشاهده می رود و در عالم
اخلاق طبعیّه خواستن محالات بجز ثمرهٔ پشیمانی و ندامت فایدهٔ نمی بخشد و غفلت
و اهمال بحالات و تکاسل و تکاهل در تحصیل علوم پسندیده و کمالات حمیده
ورزیدن پیشهٔ تنبلان بل گناهی عظیمیست و اینرا هم بدانید که شرّ و فسق
کردن خلاف استرضا و منافی قیاس ازلی خداست چراکه بدی ضدّ
وجود و انکار هستی بمصداق الضدّان لایجتمعان می باشد و اگر آثار قوانین
ثلثهٔ مسیحیّه را در اخبار الامم اطراف و اقطار ببینیم باز بنظر می آید آنکه
باعث استقلال و آبادی و بهبودی هر ملّت دنیا وابستهٔ عقل
و کاردانی و حسن ارادت کارگذاران آن ملّت می باشد و هرچند
قوّات ظاهریّه از قبیل کثرت عساکر و انتظام امور زراعت و تجارت
و ازدیاد

وازدیاد سایر مواد معاشیت ازجملهٔ لوازم اقتدار دول می شمارد
ولی الّذی لایستعمل الّا السیف یهلك بالسیف وتیغی که آسمانش
رفیض خود دهد آب تنها جهان نگیرد بی منّت عقل و علم وعزم
جزم پس بمجرّد عدم این ثلثت ازاوج اقبال بورطهٔ زوال می افتند
بموجب مثل که الغلب اسهل من التدبیر والفتح اسهل من تثبیت
نتیجة الفتوح الجزایری گفت راست میگوی سبب تنزل (استعداد) سلاطین ملل
اسلامیّه همین بود راهب گفت یك فرشتهٔ عالم ثلثت خصایص الهیّه
این کلام نجسته فرجام فرموده که صلح وسلام برادمیان خیرخواه و
نیکوسیرت واما شرط آن امنیّت وآسودگی وسعدت ما مجد وسپاس
جلال خدای خداوند عرش برین است وهرچند خداوند مانه مانند ماست
شبیه ثلثت الهیّه یعنی خاصیّت فکروخواهش عمل و علم عمل هرسه جبلّی
ذات انسان می باشند (و قابل تکمیل) بدلیلی آنکه عابدان بلندهمّت و زاهدان اصحاب
صدق نیّت وعقیدت بوسیلهٔ عبادت قوّهٔ معجزات وکرامات بهم میرسانند
الجزایری گفت الحمد لله ای راهب توجان مرا از تهمت فاحشه رهاندی
خدا ترا عاقبت خیر دهاد الآن فهمیدم که حکمت ثلثت فی الحقیقه از
حکمت نود ونه أسامی خدایر می افزاید وثلثت را جان ودل قبول دارم

ولیکن نصف دیگر وعدهٔ تو درخصوص الهیّت حضرت عیسی صلی الله علیه وسلّم هنوز باقی مانده انشاء الله درعالم دوستی زحمت کشیده (مراتب) کما هو این مطلب را بیان بفرمائید

المحاورة الخامسة فیما بین راهب والجزایری وقاضی ومفتی و میرزا مشار الیهم دربیان الهیّت حضرت عیسی علیه السلام

:: فرد اوّل ::

راهب گفت هرآنچه خسرو گوید شیرین بود واما اگر سرکار الجزایری وزن و مقدار مضامین محاورهٔ سابقه را (بترازوی تأمّل) سنجانیده استنباطش را بنظر حکمت اثر ملاحظه میفرمود و بمنطق رجوع میکرد محتاج بتازه بیانی نمیشد الجزایری گفت برکفّهٔ ترازوی منطق من چیزی نمی بینم مگرآنکه شما بیلا تمهید مقدّمه براستنباط نتایج مرا (مجبور و) امیدارید راهب گفت اقتضای لوازم شروط منطق صبر وآرام می باشد پس بگذارید که از شما دو چیز بپرسم یکی اینکه آیا تفسیری که عُلمای اسلام درباب معنی عبارت کلام الله نوشته اند خاطر نشان شما هست و یانه الجزایری گفت نوشته اند که کلام الله کلام ازلی وقایم بذات خداست راهب گفت بسیار خوب پس البته هم آیهٔ قرآن را خاطر دارید که قوله المسیح عیسی ابن مریم

III, 34.

ابن مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم وباز آیهٔ دیگر قوله اذا
قالت الملایکة یا مریم انّ الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی
بن مریم الجزایری گفت هر دو آیه را خوب میدانم واز بر میخوانم یکی
در سورهٔ النسأ ویکی در سورهٔ آل عمران راهب گفت آری تمهید
مقدّمهٔ فقرهٔ الهیّت حضرت عیسی ذکر همین دو آیه ییست ونتایج
استنباط آنها اینکه حضرت عیسی ازلی وقایم بذات خدا میباشد یعنی خود
خداست وحالا ای الجزایری انصاف بده که جوابم موافق منطق
ومطابق می افتد الجزایری گفت اینرا که کسی منکر نمیتوان کرد
راهب از حضار مجلس پرسید ای سادات شما در این خصوص چه
میگوئید مفتی گفت من از عهدهٔ جوابش نمی توانم برآیم قاضی گفت
من در حضور سایر اهل اسلام خاموش می مانم وامّا در اینجا نظر بصداقت
وانصاف مقرّ برآنم که حقّ دارید راهب گفت از این قرار من تکلیف
ووضیفهٔ خود بجا رساندم وهرگاه ممانعتی از جانب شما روندهد
انشاء الله اتمام ما بقیّه را بخدا واگذاریم

:: فرد دوّم ::

میرزا گفت اگرچه بنده اقلّ عباد الله عرضه ندارم که در سلک علماء
وفقهای

فقهای مثال شما محسوب و داخل کلام شما شوم ولی عذر بنده را معذور
فرموده رخصت پارهٔ مسایل دهید راهب گفت شما یکی از جملهٔ مصاحبان
صحبت ما می باشید وشریک مناظرهٔ دوستانه پس گفتن شما را می شاید
بلکه هم می باید باسم الله بفرما میرزا گفت در قرآن اسامی کلمة الله
وروح الله معنی مجازی دارند بمصداق مضمون آیهٔ مزبوره خدا کلام
خود را در رحم مریم انداخته فرمود کن فکان وبدین طور حضرت عیسی را
خلقت کرد راهب گفت علی هذا حضرت آدم هم که نخستین آفریدگان انسان
خدا بوده میبایست اسم کلمة الله داشته باشد بلکه آفتاب وماه و
ستارگان که بحکم کن فکان خلقت شدند بس چرا آنها را در قرآن
اسم کلمة الله نامزد نکردند میرزا گفت زیرا که خدای تعالی مثال
سایر آدمیزاد حضرت عیسی را نیافریده بود ولی بزور وبقوهٔ
کلمهٔ الهیه آفرید وبموجب چنین آفرینش بنام کلمة الله مختص (او را)
ومشخص فرمود راهب گفت اعتراض چنین وجواب چنان واما
چرا طریقه منطق را از دست میدهید خود گفته بودید که (خدا) بحکم
قول کن فکان مخلوقات را از نیستی بهستی درآورد پس بدین
هم باید راضی شوید که جمیع حیوانات را که در روز خلقت بوجود
آمدند

آمدند یگان کلمة الله بخوانیم مگر اینرا عقل صحیح ورأی صایب
قبول میکند میرزا گفت من در این مرحله حرف علمای اسلام میزنم
راهب گفت ومن حرف آیات قرآن بی کم وزیاد ذکر میکنم پس درست
متوجّه شوید وببینید که در قرآن نفرموده اند که اسم حضرت
عیسی را کلمة الله قرار دادیم ولاکن فرموده اند که حضرت عیسی
کلمة الله است وآنکه کلمه در بطن حضرت مادرش القاشد
وعلاوه برین قوله انّ الله یبشرک بکلمة منه اسمه عیسی
پس روشنتر وصریحتر ازاین چه می خواهی خدای تعالی میفرماید
که اسم کلام من عیسی است وچگونه نمی فهمید که از مضمون این
آیات آسان دریافت میشود که کلام خدا در جوف مریم بلباس
بشریّت ملبّس ومجسّم گشته از حیثیّت خون پاک مادرش انسان
واز حیثیّت کلمهٔ الهیّه خداست ای حضرات این استنباط را چه
طور می پسندید قاضی گفت معقول ومبرهن مفتی گفت ومناسب
مضمون آیات قرآن الجزایری گفت من از نادانی خود خجیل وتوبه کارام
میرزا گفت وامّا یک اعتراض دیگر بخاطرم آمده کلام قایم بذات
خدا باید بغایت بزرگ والی نهایت وسیع ~~وسیع~~ بوده باشد پس

منحصر

منحصر کردن کلام خدا در حیطهٔ قالب یک نفر آدم عنقریب کفر می نماید
راهب گفت پس چگونه باور میکنید که عظمت و وسعت کلام خدا
در درج یک جلد کتاب قرآن مجلّد شد ای کاتب حرف معقول بزن
والّا مردم از شنیدن مسایل تو زود سیر میشوند الجزایری گفت
بشرط که حوصلهٔ استماع را داشته باشند راهب گفت شوخی برطرف
میخواستم باین جوانک چگونگی قلّت و وسعت سخن را بفهمانم
کلامیکه تو دراینجا بزبان میرانی آوازش بگوش و معنیش بهوش حضّار
مجلس میرسد واگر بواسطهٔ از وسایط بگوش و هوش جمیع اهالی
جهان میرسید باز فکر آن کلام کما فی سابق در سینهٔ تو باقی می
ماند و همچنین کلام هر آدمیزاد میتواند فی طرفة العین متصرّف
و شاغل هزار هزار عقول شود قطع نظر از عدم وسعت مصدر
این کلام اعنی باوجود قلّت بطن قایل و این نشانی از نشانهای عظمت
بی حدّ و نهایت آفریدگار ما و قطرهٔ از قطرات دریای جلال پرودگار ما
و حکمتی بسیار بزرگی می باشد قاضی و سایر مصاحبان گفتند آفرین

فرد سیّوم

الجزایری گفت بعد از ذکر ایات مذکوره و پس از ایراد تفسیرات

مزبوره متعجّبم که چگونه اهل قرآن حقیقت الهیّت حضرت عیسی
صلی الله علیه وسلّم را تا حال أبا وحاشا می کنند راهب گفت
همیشه چنین نبود چراکه سیصد سال قبلرین در اسلامبول
و در تحت حمایت خونکار روم امیر المؤمنین شما چند نفر از
فضلاء ومشایخ و تلامیذ اسلام ایشان اقرار باعتقاد الهیّت حضرت
عیسی اشکار و در حضور جمیع الناس میکردند وباسم هواخواهان
مسیح در کلّ ممالك اسلامیّه شهرت داشتند الجزایری پرسید
این خبر را از که شنیده اید راهب گفت مذکور است در تاریخ
عثمانی تألیف احمد افندی و در سیاحت نامهٔ مکایل فابور سیّاح فرنگی
مشهور که هشده سال متوقّف اسلامبول بود وفرقهٔ هواخواهان
مسیح را بچشم خود دید قاضی گفت مشکل میدانم که در ولایات
اسلامیّه فقها و علمای سنّیّه بدوام چنین اعتقاد راضی
شده باشند راهب گفت معلوم که قاضی اخلاق علمای
ولایات عثمانیه لا خوب میشناسند فی الحقیقه بعض مولّاهای
اسلامبول شکایت از دست هواخواهان مسیح و قلندری بسلطان میکردند
پس سلطان فرمود که قابض افندی نام رئیس فرقهٔ مزبوره بحضور

مفتی شهر

سلطان سلیم اوّل
٨٨١

مفتی شهر رفته شرح کیفیّت اعتقاد فرقه را بیان سازد
قابض افندی بیلا مکث و درنگ حاضر گشت و بکمال فصاحت
و بلاغت بمصداق آیات قرآن و روایات احادیث معتبره
حقیقت اعتقاد فرقهٔ خود ثابت کرد و مفتیان از ردّ مسایل
او عاجز مانده بقتل آن بندهٔ خدا بیگناه فتواد دادند از
چنین حکم ناحقّ سلطان سلیم را بسیار ناخوش آمده فرمود که دیوان
قابض افندی را شیخ اسلام و قضات مجدّدا ببینند ایشان هم بعد از
مناظرات بسیار و مباحثات بی شمار فتوای مفتیان را امضا داشتند
بشرط که قابض افندی یا از اعتقاد بالهیّت حضرت عیسی برگردد
یا کُشته شود او مردانه بمرگ راضی شد و در شهر صفر المظفّر
سنه ۹۳۳ هجره برحمت ایزدی پیوست الجزایری گفت خدا
انشاء الله شهادت واضحهٔ او را بعشق حضرت عیسی قبول کناد
راهب گفت در روز قیامت حضرت عیسی انشاء الله شاهد
شهادتش و شافع او خواهند شد مفتی گفت ده سال پیش از این
در اسلامبول بودم ولی از کسی از وجود فرقهٔ هواخواهان مسیح
خبری نشنیده ام کانّه هرگز بدنیا نمی آمدند قاضی گفت اوضاع اسلامبول
الآن غریب

الآن غریب و عجیب اوضاع میباشند مسلمین آنجا دیگر دربند حفظ
قوانین قرأن و انجیل هیچ نیستند مفتی گفت راست میفرمای عبارت
مسلمین شهر اسلامبول منحصر شد بچند نفر فقرا و درویشان
بنحویکه اگر کسی از صاحبمنصبان معزول و بیچیز میشود
و از او بپرسند که حالا چه مشغولیّت داری درجواب
میگوید که قرأن می خوانم اعنی بی عرضه شدم و کاری که
لیاقت آدم کامل و شایستگی اصحاب عقول داشته باشد نمیکنم و
بیکاره و ویل میگردم راهب گفت شاید که باعث عدم غیرت
دینیّهٔ عثمانیان نتیجهٔ تعلیم فرقهٔ هواخواهان مسیح و تأثیر
اعتقاد بالهیّت حضرت عیسی است در اسلامبول مردمان
عیّاش و اصحاب ادراك بسیار بهم میرسند و امّا می ترسند
و یا آنکه نمی خواهند که ما فی ضمیر خود را بخاصّ و عامّ اظهار
نمایند که مبادا مثل قابض افندی مومی الیه بدست سیاست
و بازخواست مولّاها نیفتند پس ذکر (آیات) قرأن و انجیل بزبان
نمی آورند و اوقات عیش و عشرت و تنبلی بسر میبرند و بقول ایشان
میگویند که قرأن میخوانیم مفتی گفت ازکجا معلوم میشود
که تعلیم

که تعلیم فرقهٔ هواخواهان مسیح فی الحقیقه بر اخلاق اهل
اسلامبول چنین تاثیری بخشیده راهب گفت احتمال میرود
چراکه شنیده بودم که چندی قبل ازین یک عالمی از علمای آل
عثمانی اسلامبول درحضور وزرا و سایر رجال دولت اعتراف
واقرار کرده که من فلان نام بغور رسی و دریافت مضامین احکام
قرآن وانجیل عمری صرف نموده واز کیفیّت کماهو ادیان جمیع مختلفهٔ
امتهای ربع مسکون آگاهی واطلاعی تامّ و تمام بهم رسانده
باعتقادی انجامیده ام که اگر دین حقیقی برروی زمین وجود
دارد اسم آن دین کاتولیک می باشد ولی ما اهل اسلام ازبس که خاک
قواعد ملّت محمدیّه وغبار قوانین اسلامیّه دامن گیر واباًعن جدّ
دلپذیر ما گشته دیگر جسارت اختیار طریقهٔ تازه ومبادرت عقیدت نو نمی ورزیم
میرزا گفت پس آن عالم عثمانی کافر بود مفتی پرسید که اسم آن
عالم چه چیزاست راهب گفت مرد بزرگی ومشهوریست ولی
اسمش را بدون اذن او نمی خواهم بگویم مفتی گفت خدا بحفظ اسرار
امر فرموده پس خوبستکه هم نسبت باهالی غیر مذهب این حکم را
مرعی دارید راهب گفت در نظر بندگان آستان حضرت عیسی واز
برای

برای نصرانی حقیقی فیمابین غریب و جهود و مسلمان هیچ فرقی نیست
و جمیع الناس بلا تفاوت برادران و اعضای یک عیال می باشند
و چیزی که نمی خواهیم که ایشان درحقّ ما بگویند درحقّ ایشان نمی
گوئیم بمصداق آیهٔ انجیل که قوله چیزی که ترا ازآن خوش نمی آید
درحقِّ دیگران مکن

:: فرد چهارم ::

راهب گفت و امّا بمطلب الهیّتِ حضرت عیسی برگشته چند کلمه
از کتب مؤلّفان مسلمین که دراین باب نوشته بودند بوجه مختصر
ذکر نمائیم و خصوصاً درخصوص شهادت الحایطیّان والحمدیّان که
بقول اسماعیل بن علی اعتقادی کلّی بالهیّت حضرت عیسی می
داشتند و بآنکه حضرت عیسی درروز جزا حاکم مطلق و حساب
بین مخلوقات خواهد شد و ابو الفرج میگوید که احمد بن حایط
حکمی ~~کرده~~ اظهار مشعر برآنکه مسیح بذات مبارکش کسوت جسمانیه
پوشیده بود یعنی موافق اعتقاد نصرا کلام ازلی مجسّم
و آدم شده بود میرزا گفت فرقهٔ حایطیّان و حمدیّان
هر دو از کتب فلسفان یونانی بسیار تصرّف نموده اوهام

مردم را

اصدار

مردم را با احکام خدا مخلوط داشتند راهب گفت هیچ کدام
فلسفان یونانی از الهیّت حضرت عیسی خبردار نبود پس محال است
که مسلمین (چیزی) از ایشان در این باب وام گرفته باشند والبته می
دانید که جمیع فلسفان مشهور یونانیان بعدّت قرون
پیش از قدوم حضرت مسیح مینوشتند میرزا گفت افاریق
حایطیّان و حمدیان مسلمین حقیقی نیستند راهب گفت
اگرچه بعض احکام شریّعه را نمی پذرفتند باز اعتقاد بقرآن می
داشتند و گیریم که (بقول شما) در باب فقرهٔ الهیّت مسیح علی الحق نمی بودند
وامّا دلایل المنطق را از دست نمی رهاندند بلکه تمهید
مقدمات آیات قران را بصدق نیّت بانتایج مضامین همان آیات
مقابله می کردند واین راهم فراموش مکن که فرقهٔ المعتزله
از نتیجهٔ لازمهٔ مقدّمتین گریز نموده یک مقدّمه رایعنی کلمهٔ
الله قدیمه را منکر شدند واز برای حفظ لوازم منطق از تهمت
کفر نمی ترسیدند پس اگر شما افاریق حایطیان و حمدیان را
کافر و مرتدّ میدانید چرا خودتان لوازم نتایج منطقیّهٔ را در
خصوص مضامین آیات مزبوره نگاه و مرعی ندارید

فرد

فرد پنجم

میرزا گفت راستشرا بگویم حقّ مطلب اینستکه بر وفق مضامین
بعض آیات قرأن عقل عاجز انسان ناتوان خواه باستنباط نتیجهٔ
منطقیهٔ الهیّت مسیح منتهی میشود واما بعض اصول دین ما منکر
حقیقت چنین نتیجه ومانع عقل می باشند الحاصل قبول کردن الهیّت
حضرت عیسی برابر آنستکه باور کنیم که خدا مثل ما جسم وتن دارد راهب
گفت هرگاه قدرت خدارا منکر نیستی پس باید هم خدارا توانا وقادر بر
اتّصال طبیّعت بشریّه با طبیّعت الهیّه بغیر آمیزش واختلاط
این طبیّعتین بدانی ومن متعجّبم که از چه راه امکان این موقعه را
محال می بینی مگر آنکه شهادت قرأن وسنّت را نمی پذیری آیا
در قرأن نه فرموده اند که خدا جبرایل فرشته وروح پاک را بصورت
انسان بنزد پیغمبر شما می فرستاد آیا در سنّت از قول پیغمبر
این کلمات را نخوانده که لمّا رحلتُ الی السماء الثامنة رأیتُ
الله بصورةٍ حسنةٍ وپس از انجام مکالمهٔ خدا با پیغمبر باز
میگوید که الله وضع یده علی کتفی ویده الاخری علی
صدری وجای دیگر درخصوص لذایذ عیش وعشرت اهل
جنّت

خواهد

جنّت میگوید که بعد از این همه لذایذ و حظوظ خدا روی خود را

نمود ولی بهشتیان جلای نور وجه خدا را طاقت نیاورده همه

از هول و هراس بخاک خواهند افتاد آنگاه الرحیم الکریم ایشانرا از

زمین برداشته قوّت تحمّل ضیای نور روی خود بایشان خواهد داد

القصّه ای میرزا می بینی که قرآن و مفسّران او متّفق الکلمه صورت

و قدّ و قامت و دست و اجزای دیگر بخدا منسوب می کنند و الّا این

همه آیات و تفسیرات خالی از معنی میباشند میرزا گفت شاید

که کنایه و معنی مجازی است راهب گفت آخر خودت می خوانی که

خدا یک دستشرا بر بازوی پیغمبر و دست دیگر بر سینهٔ او نهاده

کنایه کجا و معنی مجازی کجا حرفی صریحتر و واضحتر از این

نمی شود و همچنین لفظ قدّ و قامت و اگر عبارت وجه خود نمودن

معنی مجازی میداشت و فی الحقیقه نقل شکوه و جلال خدا در میان

میبود پس بهشتیان بزمین افتاده باز می توانستند آثار شکوه و

و جلال خدای عزّ و جلّ ببینند و هیچ ضرور برحمت خدا نمی بود که ایشان را

از روی زمین بردارد و وجه مبارک را بنماید و علاوه برین البتّه

میدانی که جلال خدا چیزیستکه انسان چه در عالم رؤیا و چه

در خواب

درخواب بچشم جان میبینند وبگوش هوش میشنود واما ازبرای
دیدن جسمی دیدهٔ جسمانی بکار آید میرزا گفت هرچه باشد
صورت امکان ندارد که اهل اسلام بخدای مجسّم اعتقادی داشته
باشند هرگز راهب گفت مسیحیّان هم نمی گویند که خداوند زمین
واسمان مانند سایر مخلوقات زمین همیشه بدنی واعضای دارد
واما اگر اهل اسلام مانند ما ازنتایج منطقیّه دور وبعید نمی پویدند
وبراهین قاطع قانع میشدند زودتر ازاین یکدیگر را می فهمیدیم ومن
حاشا بالله نمیگفتم که جسم قایم بذات خداست ونعوذ بالله چنین
حرفی بحضرت پیغمبر شما علیه السلام منسوب کنم اینقدر میگویم که
بناء بر مضامین آیات مذکوره وبموجب لوازم قیاس ومنطق قایل بر
آنم که اختیار کلّ اشیاء در ید تصرّف خدا می باشد وهرگاه (خدا) می خواست که
بصورت انسان بنزد ما بیاید مختار است

فرد ششم

میرزا گفت البتّه ألف البتّه که مختار است راهب گفت آخر درخصوص
الهیّت حضرت عیسی حرف همیشه همین بود ای سادات شما درحین
بحث وجدل مناظرات همین در فکر دفع وردّ اعتراضات میباشید

بیلا

بیلا تأمّل و ملاحظه بچون و چرای کلام متکلّم و بدین سبب مطلب
اصلی و نتایج براهین گوینده از دست شما در میروند و گفتوگوی
مصاحبان چندان فایدهٔ نمی بخشد الجزایری گفت ما که همه دست پاچه
و بیلا تأمّل و حوصله مثال میرزا نیستیم انصاف بده میرزا گفت چونکه راهب
ضرب مارا میگیرد بنده هم باید عیبشرا بگویم که از اغاز مناظرهٔ ما
تا حال یک آیهٔ از آیات انجیل درباب الهیّت حضرت عیسی هیچ
ذکر نیاورده محض بقیاس و منطق تکیّه میکند و لطیفها و قصّها
بزبان میراند و اگر فقرهٔ الهیّت عیسی صورت راستی دارد
و عیسی ابن مریم فی الحقیقه خداست پس البتّه در انجیل در تصدیق
این معنی آیات کثیره مندرج و علی وجه الکمال متبیّن است مگر
آنکه نصرا مثال سایر آیات در ایّام قدیم این آیات را هم منحرف یا محو
گردانیدند و امّا این محال است راهب گفت در نظر بنده اقتضای
شرایط آداب نه تنها آن بود که هجوم مجادله و مناظرهٔ اهل
قرأن را بسلاح قرأن مدافع نمایم بلکه آن هم که بتوسّط آیات کتاب
شما تلخ و شیرین حقیقت را بشما گواراتر و بمزاج شریف و عنصر لطیف
مسلمین خوش آینده تر سازم مزهٔ میوهٔ باغ خودمان همیشه از
ذوق

ذوق و بوی میوجات باغ اغیار باصفاتر می نماید آیات مصدّقهٔ
فقرهٔ الهیّت مسیح بسیار است و ذکر آنها آسان ولی قبل از ایراد
و اظهار آنها می خواستم ما فی ضمیر شما و کیفیّت تأثیر نتایج مضامین
آیات قرآنیّهٔ مزبوره را کما هو حقّه بفهمم تا بدلیل انجیل برسد و آنچه
تا حال از افواه حضرات قاضی و الجزایری و مفتی بسمع بنده
آمده مایهٔ امیدواری و باعث اطمنان گشت و امّا در خواطر دقایق
ذخایر ایشان شاید مجدّداً موش افکار شکّ و شبهه رخنه زده و باعانت
تازه بیانی لزوم دارد الجزایری گفت اعتقاد من اینست و باسر
خنجر خود این کلمات را اشهد انّ کلام الله قایم بذات الله و
المسیح کلمة الله فعلی هذا المسیح الله بروی دیوار نوشته
پرسید ای مسلمین کدام یکی از میان شما منکر و کدام مصدّق
این حقیقت می باشد قاضی و مفتی تصدیق گردند و امّا میرزا گفت
بنده چند آیات دیگر یاد دارم که شاید آیتین مذکورتین را
منسوخ کنند الجزایری گفت پیش از آنکه بگوی کلّ آیات ما
فی ضمیر ترا میدانیم والله بالله هیچ کدام آنها بکار بر نمی خورند زحمتی
بیهوده و تصدیع بی لا استفاده مکش راهب گفت ای سادات

خاطر این

این جوانک را عبث عبث میرنجانید عمده شرط شروط مناظره آزادی

انتخاب تکلیفات و اعتراضات (و اختیار سؤال و جواب) است پس التماس میکنم که بکاتب اختیار

ذکر آیات بقیّه را واگذارید میرزا گفت حالا نمی گویم راهب گفت الکریم

اذا وعد وفا آیات معهوده را طوعاً قهراً باید بگوئید والّا السکوت

برراه کافیهٔ عدم الثبوت می افتد میرزا گفت منظورم اینستکه قبل

از ذکر آیات بقیّه (قرآن) آیات انجیل را بشنوم راهب گفت فهمیدم غرض

کاتب دانستن استعداد اسباب مجادلهٔ دشمنان است قبل ازآنکه

بمقاتلهٔ ایشان پردازد چه مضایقه آیات انجیل حاضر و موجود

ولی اینقدر باید بدانم که آیا میرزا کلام حضرت عیسی را یقین و راست

یا دروغ می پندارد میرزا گفت لعنت بر اشخاص که کلام حضرت عیسی

سلم الله علیه را دروغ میگویند راهب گفت اگر چنین است پس

آیات انجیل را گوش بدهید اینک

المحاورة السادسة فیما بین راهب و میرزا و قاضی و مفتی

والجزایری مشار الیهم ذکر آیات انجیل درباب الهیّت

قایمه بذات حضرت عیسی و آنچه خود حضرت علیه السلام

دراین خصوص بحواریان فرموده

فرد

فرد اوّل

راهب گفت در انجیل یوحنّا مذکور استکه روزی حضرت عیسی در
هیکل یهودیان حاضر شده ویهودیان از اوی پرسیدند که آیا که
تو از پدر ما ابراهیم بزرگتر هستی حضرت عیسی جواب داد که (قوله) اگر
من خود را ستایش میکنم شأن من هیچ نیست پدر منست که مرا
عزّت میدهد که شما میگوئید او خدای شماست ابراهیم پدر شما
بسیار خواهشمند بود که روز مرا ببیند پس دید وخوشوقتی کرد
یهودیان باو گفتند که تو هنوز پنجاه سال نداری وابراهیم را دیدهٔ
عیسی بآنها فرمود که بدرستی که من بشما راست میگویم که پیشتر
از آنکه ابراهیم شد من بودم وهستم حال اگر حضرت عیسی خدا
نیست چگونه یمکن که قبل از ابراهیم وجود داشته باشد وایضًا در
انجیل متّی مذکور است که روزی حضرت عیسی از شاگردان خویش
سوأل نموده فرمود که مرا مردم چه شخص میگویند گفتند که بعضی
یحیی تعمید دهنده وبعضی الیاس وبعضی ارمیا یا یکی از
پیغمبران حضرت عیسی ایشانرا فرمود که شما مرا چه شخص میگوئید
آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که توئی مسیح پسر
خدائی

خدائي حیّ میباشی وعیسی جواب داده فرموده که خوشا حال تو
ای شمعون از آنروکه جسم وخون اینرا بر تو ظاهر نساخت بلکه
پدر من که در آسمانست ظاهر نمود حال در اینجا حضرت عیسی
صلّی الله علیه وسلّم سخن پطرس را انکار نداشت بلکه تصدیق
وتعریف فرمود وایضاً در انجیل یوحنّا مذکور که روزی که حضرت
عیسی در رواق هیکل سلیمان تردّد میکرد یهودیان بگرد او آمدند وباو
گفتند تا بکی تو مارا در معرض شکّ گرفتار میکنی اگر تو مسیح هستی
بما روشن بگو عیسی بایشان جواب داد من شمارا گفتم وشما باور
نکردید من وپدر یک هستیم یعنی ذات ما یکی میباشد وفرقی در
میان ما نیست وایضاً حضرت عیسی بیهودیان فرموده که کسی که
مرا می بیند او را هم می بیند که مرا فرستاده

:: فرد دوّم ::

راهب گفت ونیز در انجیل یوحنّا مذکور که روزی به بعضی از فریسیان
که نزد حضرت عیسی آمده بودند خطاب نموده تمثیلی فرموده که بایشان
از کیفیّت ذات الصیّه خویش شرحی دهد قوله بدرستی که من
بشما راست میگویم که هرکس که در محلّ گوسفندان از در آن
محلّ

محلّ در نمی آید بلکه از طرف دیگر بالا میرود و دزد و راهزن است
واما آنکس که از دروازه در می آید پاسبان گوسفندان است و
برای او دربان در را می کوشاید وگوسفندان آواز اورا می شنوند
واو گوسفندان خود را بنام میخواند وآنهارا بیرون می آورد وچونکه
گوسفندان خودرا بیرون آورد پیش آنها می رود وگوسفندان در
پی او می افتند زیراکه آواز شرا می شناسند. اما در عقب غیراو
نخواهند رفت بلکه از او خواهند گریخت زیراکه آواز غیررا نمی
شناسند وایضاً قوله دزد نمی آید مگر برای آنکه دزدی کند و ذبح
نماید و هلاک گرداند ومن آمده ام تاکه حیات از برای آنها بوده
باشد وآنرا افزون دارند من شبان خوب هستم وشبان خوب
جان خودرا در راه گوسفندان مینهد اما مزدور وآنکس که
شبان نیست وگوسفندان ازان او نیست چون گرگ را می
بیند که می آید گوسفندهارا ترک میکند ومیگریزد پس گرگ
گوسفندان را بچنگ می آرد وآنهارا پراکنده می کند و مزدور
میگریزد و من شبان خوب هستم وخاصّهٔ خویشرا می شناسم
وخاصّهٔ من مرا می شناسند آنچنان که پدر من مرا می شناسد
من نیز

من نیز پدر را می شناسم و من جان خود را در راه گوسفندان

می نهم و ایضاً قوله تعالی از این جهت پدر مرا دوست دارد

که من جان خود را می دهم تا آنرا باز گیرم هیچ کس آنرا از من نمی گیرد

بلکه من خود جان را میدهم و من بر گذاشتنش اختیار دارم و

هم اختیار دارم که آنرا باز گیرم و این حکم را از پدر خود یافتم

حالا مراد از ایراد این آیات مبارکه آنکه جان خود از برای دیگران دادن

نهایت محبّت و اختیار باز گرفتن جان خود را غایت قدرت الهیه

می باشد و لهذا ذات حضرت عیسی سلم الله و صلّی قایم بذات خداست

میرزا گفت فی الحقیقه مضمون این آیات با آیات قرآن فرقی کبیری

دارد بقول اهل اسلام حضرت عیسی نمرد بلکه یهودیان شبیه اورا

کُشتند و مسیحیان بالعکس میگویند که حضرت عیسی بدست یهودیان

مرده و در وفات حضرت علیه السلام دلیلی الهیّت ذات اورا می

بینند راهب گفت و دلیل محبّت بیلا نهایت او نسبت به بنیٔ آدم

مشاهده می کنند و می گویند که بعث او حجّت قدرت خدای و برهان

قاطع الهیّت حضرت عیسیست ای سادات انصاف دهید که

از دو نفر مسیح کدام یکی بنظر شما بزرگتری نماید مسیح قرآن که

بوسیلهٔ

بوسیلهٔ حیله شبیه خویش را بکشتن می دهد ویا آنکه مسیح انجیل
که درعین حیات وقدرت الهیّه جان خود را در راه سلامت کلّی
بنیٔ آدم نثار ارزانی فرمود قاضی گفت در محاورات ماضیّهٔ ما
که هنوز الجزایری ومیرزا با راهب در نزد ما حضور نداشتند من ومفتی
از راهب شنیدیم که وفات حضرت عیسی علیه السلام از حیثیّت
افراط محبّت او نسبت به بنیٔ آدم واَمّا نه از حیثیّت الهیّت او
واقع شد پس در این باب قرأن وانجیل اتّفاق می افتند راهب گفت
انشاء الله بعد از آن از در سخن این مقدّمه باز درآئیم ولاکن حالا
باید با تمام عمده مطلب ما بر گردیم در انجیل یوحنّا مذکور که روزی
یک جوانی لعاذر نام برحمت ایزدی پیوست چهار روز بعد از
وفات او حضرت عیسی بسر قبر او آمد غاری بود وسنگی بر آن
گذارده بودند عیسی فرمود سنگرا بردارید مارثا خواهر آن مرده
بسیار میگریست وبحضرت گفت که ای خداوند این حالا بد بوست که
چهار روز است که مرده است عیسی بمارثا گفت اگر باور کنی
بزرگی خدارا خواهی دید پس آن سنگ را از جای که مرده در آن
گذاشته شده بود برداشتند عیسی چشمها را بالا کرد وگفت

ای پدر

ای پدر ترا شکر میکنم که تو خواهش مرا شنیده و من دانسته ام که
تو خواهش مرا همیشه می شنوی لیکن بعلّت این گروه که بدور
ایستاده اند گفتم تا آنکه باور کنند که تو مرا فرستاده و این سخنها را
گفته باواز بلند بانگ زد ای لعاذر بیرون بیا و آن مرده بیرون آمده
پایها و دستهای او بکفن پیچیده و چهرهٔ اش برومال ملفوف بود
عیسی بآنها گفت او را کشائید و او را بگذارید برود پس بسیاری
از یهودیان که بتسلّی خواهران لعاذر آمده بودند و آنچه عیسی
کرده بود دیدند باو ایمان آوردند و علاوه براین عیسی بمارثا فرمود
که من قیامت و حیاتم آن کس که بر من ایمان می آورد با وجود اینکه
بمیرد زنده خواهد بود و هر آنکس که زنده است و بر من ایمان می
آورد تا به ابد نخواهد مرد و در ضمن این آیات آخرین عبارت
از زیستن و مردن حیات روحانیّه و مرگ روحانیست میرزا گفت
ما هم بر حقیقت معجزات حضرت عیسی قایل ایم و نفس او را حیات بخش
میدانیم بمصداق قرآن راهب گفت و امّا قرآن در کیفیّت اصدار
معجزات حضرت عیسی و معجزات سایر پیغبران دقّت نمی گیرد
و فیما بینهما فرقی نمیگذارد سایر پیغمبران که محکوم احکام وحیّه
می

می بودند کرامات و معجزات بنام خدا معمول میکردند و امّا بالعکس
حضرت عیسی بنام خود معجزات میکند و میگوید قوله من قیامت
و حیاتم اعنی قدرت الهیّه با من است و خدا منم قاضی گفت درست
و عجب که این فرق اهمّ را تا حال درنیافته بودم مفتی گفت من هم
تا حال نفهمیده بودم راهب گفت و گویا هیچ کدام مسلمین بحقیقت
این مقدّمه نرسیده و الّا در اصدار معجزات حضرت عیسی دلیلی
و برهان الهیّت او را ندیدند ولیکن خود حضرت در شرح بیان
این تفاوت فرموده قوله اگر من کارهای پدر خود را بجا نمی آرم
مرا باور مکنید و اگر بجا آرم هرچند که مرا باور نکنید کارهای مرا باور
کنید تا شما بدانید و باور کنید که پدر در من است و من در وی
الجزایری گفت ماشاء الله کلام عجیبیست راهب گفت و ایضًا
یک روز قبل از وفات خویش حضرت صلّی الله علیه و سلام فرمود
در حین مناجات قوله ای پدر وقت رسیده است پسر خود را
جلال بده تا آنکه پسر نیز ترا جلال بدهد چنانچه تو او را بر همهٔ
پسر قدرت دادهٔ تا هر آنچه را تو بوی دادهٔ او بانها حیات
ابدی بخشد و حیات ابدی اینستکه از توکه خدای واحد
حقیقی

حقیقی و از عیسی مسیح که تو او را فرستادهٔ واقف باشند من ترا
بر زمین جلال داده‌ام و آن کاری که بمن داده بودی تا بکنم تمام
کردم و حالا ای پدر با آنجلالی که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم
مرا در نزد خویش مزین کن در این آیات مبارکه دالّ و شاهد حال معنی
کلمات جلالی که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم اینستکه حضرت عیسی
قبل از خلقت دنیا صاحب جلال ازلی اعنی خدا بود و هست و
درهمان انجیل یوحنّا حضرت معظّم الیه باز می فرماید قوله ای پدر
هر آنچه مرا هست ترا هست یعنی قدرت و جلال خدا با قدرت جلال
عیسی یک است برهان قاطع تر از این چه می خواهید .

:: فرد سیّوم ::

میرزا گفت عجب که از قرار مضمون آیات انجیل که الآن راهب ذکر
نموده حضرت عیسی مناجات می کند مگر خدا بمناجات بمقصد خود
~~خود~~ می رسد استدعا و تضرّع و نیاز کار انسان ناتوان نه شغل شایستهٔ
قدرت خدای قادر ذو المنان است راهب گفت کاتب حق دارد در حین
مناجات کردن و دعا حضرت عیسی انسان بود نه خدا و باید این مقام
اعلی را خوب بفهمید که مادام توقّف حضرت عیسی بر روی
زمین

ذات حضرت صلّی الله علیه وسلّم مرتکب از کونین اعنی کون الاهی
وکون بشری بوده بنوعیکه با وجود اتّصال این کونین ذات الاهیّه
بجای خود وذات بشریّه بجای خود باقی مانده ومانع یکدیگر نشده والّا
حضرت مسیح از عهدهٔ رسالت خود چگونه برمی آمد وبنابرآن مسیح ازحیثیّت بشریّت
مأمور بفدای جمیع الناس وباستخلاص ایشان از ارتکاب معصیّت واز ذلّت
عبودیّت شیطان الرجیم میبود واما چونکه چنین مهمّ اهمّ جز بوسیلهٔ توبه و
حقارت وخواری ازپیش نمی رفت پس حضرت بالطوع والرضا همگی
مرارتها ودردهای بشریّت را کشیده رخت حیات بسرای جاودانی
برد وعزّ منزلهٔ شهادت را هزار هزاران افزود ولی قبل از تخلیص
الناس میخواست ایشان را تعلیمی دهد وشیوهٔ تحصیل فضایل بایشان
نماید لهذا برفتار عبرت انگیز کانّه انسان کامل وبگفتار حکمت آمیز خدا بود
وهمچنین مادام حیات حضرت عیسی تمامی حرکات وکلمات او مایهٔ
نظام امور دنیا وموجب وفور برکات عقبا وعبرت نمای جمهور گشتند
وبر آینه جمال کوچکترین افعال او عکس عظمت جلال ازلی بظهور می پیوست
مسیح ازحیثیّت بشریّت مثل طفلی فقیری در یک طویله متولّد شد که
بجهت فقرا عبرت صبر وشکیبا وازبرای اغنیا نمونهٔ حقارت
اشیای

اشیأی دنیای فانی و یادگاری گذارد ولی در این ماجرا قدرت خدارا

ببین درحین وضع حمل حضرت مریم پادشاهان (مشرق زمین (و مجوس)) بهدایت

نورستاره باپیشکش رهدایه برای تهنیّت مولد مسیح رسیدند وملایکه

بصحابت (فوجی از لشکر آسمانی و) چوبانها مبارک گویان وشادی کنان همی آمدند بنحویکه (اعتبار آن) اصطبل

از قصر قیصر رنگینتر و آخوری که درآن کودک الهی میخوابید از سریر

خسرو عزیزتر گشت وانجیل متّی دراین خصوص می فرماید قوله وعیسی

چون در بیت لحم (اصطبل) یهودیّه در زمان هیرودیس شاه زائیده شد ناگاه

مجوسی چند از ناحیّه مشرق باورشلیم یعنی بیت المقدّس آمده گفتند

کجاست آن مولود که پادشاه یهود است که ما ستارهٔ اورا در طرف

مشرق دیده ایم واز بهر آنکه اورا بپرستیم آمده ایم چونکه هیرودیس

شاه این سخن را شنید خود وهمگی اورشلیم باوی ترسان شدند پس

همهٔ کاهنان بزرگ و نویسندگان قوم راباهم خواند واز آنها

استفسار کرد که مسیح درکجا زائیده باید شد گفتندش در بیت لحم

یهودیّه ازآنجا که از پیغمبر چنین نوشته شده است که توای بیت

لحم سرزمین یهودا درمیان بزرگان یهودا کوچک نیستی زیراکه

ازمیان تو پیشوای خواهد آمد که مرقوم من اسرائیل را رعایت

خواهد نمود

خواهد نمود آنگاه هیرودیس بپنهانی مجوسیان را نزد خویش خوانده
زمان ظهور ستاره را از ایشان استفسار نمود ایشان را ببیت لحم
فرستاده گفت بروید و از حالت آن طفل اطلاع تامّ بهم رسانید
وچون اورا دریافته باشید مرا مطّلع سازید تا من آمده اورا پرستش
کنم ایشان گفتهٔ پادشاه را شنیده رو براه نهادند ناگاه ستارهٔ که
در ناحیهٔ مشرق دیده بودند در پیش روی ایشان میرفت تا آنکه
آمده برجای که طفل بود ایستاده شد پس چون ستاره را دیده بودند
در انتهای غایت خرسند گشتند و داخل خانهٔ شده طفل را با
مادروی مریم یافتند پس بر زمین افتاده اورا سجود کردند و مخازن
خودرا گشوده از طلا و عطر کندر و مرّ پیشکش گذرانیدند و از آنجا
که در خواب ملهم شده بودند که بنزد هیرودیس بازگشت نکنند
پس از راه دیگر بوطن خود برگشتند و چونکه بازگشت نموده بودند
ناگاه فرشتهٔ خداوند خودرا در خواب بیوسف نمود و گفت برخیز
وطفل و مادرشرا بگیر و بمصر فرار نما و در آنجا باش تا ترا خبر دهم
زیراکه هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا اورا بکشد پس
برخاسته طفل و مادرشرا شبانگاه برداشت و روانه بمصر شد
و تا وفات

و تا وفات هیرودیس در آنجا می بود و چون هیرودیس در آنجا می بود
ملاحظه کرد که مجوسیان او را استهزا نموده بودند بشدّت غضبناك شد
پس فرستاده همه اطفال بیت لحم و همه توابع آنرا از دو ساله و کمتر
از آن مقارن زمانی که از مجوسیان آگاهی بدقّت یافته بود بقتل
رسانید آنگاه کامل شد آنچه از ارمیای پیغمبر گفته شده بود که میگفت
در رامه آواز شنیده شد از زاری و گریه و فغان بسیار که راحیل
فرزندان خود را میگریست و از تسلّی کناره می جست چراکه پیدا نبودند
پس چون هیرودیس وفات یافته بوده ناگاه فرشتهٔ خداوند در خواب
خود را بیوسف در مصر نمود و گفت برخیز و طفل و مادرشرا بگیر و بمرز و بوم
اسرائیل روانه شو زیرا که آنانیکه دشمن جان طفل بودند
وفات یافتند پس برخواست و طفل و مادرشرا برداشت و بمرز و بوم
اسرائیل آمد و مسیح مادام طفولیّت خود از حیثیّت بشریّت
مطیع مریم و یوسف شوهرش شده عبرت اطاعت و حقشناسی
بخاصّ و عامّ داد و از حیثیّت الهیّت از دقایق همه علوم
بیلا معلّم و مربّی آگاهی تامّ و تمام بهم رسانده در سنّ دوازده
سالگی جمیع علما و حکمای شهر بیت المقدّس را از ردّ جواب مسایل
شریعه

شریعیّه عاجز و متحیّر نموده و بعده باز نظر بکون انسانی خود
بدست پیغمبر یحیی این ذکریا غسل تعمید یافته ناگاه اوازی از آسمان
رسید باین مضمون که این است فرزند محبوب من که از او
خوشنودم باید حکم اورا واجب الاطاعه دانید مسیح در کون انسان
بایتام و بیوها تسلّی میداد و بایشان میگریست و غمردگان و فقرارا
بسیار نوازش و دوست میداشت و در کون خدا مرده را زنده میکرد و
گریه وزاری و غصّهٔ بیچارگان را بخنده و خرّمی و شادی مبدّل
میفرمود از حیثیّت بشریّت روزی عیسی بانطرف دریای تبریاس
رفت و گروهی بسیار از عقب او متعاقب آمده دلش براحوال مردم
آن گروه توابع همی سوخت که گرسنه میبودند و یکی از شاگردانش
اندریاس باو گفت در اینجا جوانیست که پنج نان جوین دارد و دو ماهی کوچک
لیکن این قلیل برای این جمعیّت چه می شود پس عیسی از حیثیّت
ذات الهیّهٔ خود فرمود که آدمها را بنیشانید و در آن مقام گیاه بسیار
بود و مردم گروه تخمینا پنج هزار نفر بودند که نشستند عیسی آن
نانها را گرفت و شکر بجا آورد و بشاگردان قسمت کرد و بهمان
طور از ماهیان انچه پنج هزار مردم میخواستند چون همه سیر شدند
بشاگردان

خود فرمود که پارهای که زیاد آمده است جمع کنید تا هیچ چیز از آن
ضایع نشود پس جمع کردند واز پارهای جوین که آن پنج نان از پیش آنها
که خورده بودند زیاده آمده بود دوازده طبق را پر کردند و ایضاً مسیح هر
وقتیکه میخواست روزه بگیرد واز حیثیّت الهیّت خود چهل شبانروز
بی خوراک وبی آب ناشتای ماند ودر انجیل مرقس مذکور است
که حضرت چند ساعت قبل از خویشتن دادن بدست دشمنان
خود از شهر بیت المقدّس بیرون آمده باشگردانش بسوی کوه
زیتون رفتند ودر آنجا از نزدیکی وقت وفات خود را بایشان خبر داده
ایشان را وداع می نمود وبمکانی گتسمان نام رسیده شاگردان خود را
فرمود در اینجا بنشینید تا دعا کنم وشروع بمتغیّر گشتن وبیهوش
شدن نمود وبایشان فرمود که نفس من تا بمرگ محزون است پس
اندکی پیش رفته بر زمین افتاده دعا نمود که اگر ممکن باشد آن
ساعت ازوی درگذرد وگفت ابا پدر تمامی چیزها نزد تو ممکن است
این ساغر را از من برگردان لیکن نه چنانچه من خواهم بلکه چنانچه
تو می خواهی ومقصودم از ایراد این آیات مبارکه اینستکه بمصداق
آنها ببینید وبفهمید که در لوازم کونیّن حضرت عیسی نشان ذات الهیّه

حضرت

حضرت کدام بود و نشان ذات بشریّت او کدام القصّه مسیح از
حیثیّت بشریّت بآخر رمق رسیده وفات یافت و در حین مردن او
زمین بزلزله آمد و روی آفتاب را خسوف گرفته که معجزهٔ بزرگیست
زیرا که در روز وفات حضرت وقت ابدار القمر بود و اهل خبره
میدانند که در چنین وقتی هرگز خسوف نمی شود مگر بقدرت
حکم خدای قادر و امّا از حیثیّت الهیّت بعد از وفات مسیح
باز زنده گشته با روح و تن مبارک در حضور جمعی از نظّاره بآسمان
صعود فرمود و الأن اگر باصل سوال میرزا در خصوص صلوة حضرت
عیسی باز برگردیم البته بر همهٔ سما مدلّل و مبرهن شد که چرا
حضرت مانند سایر مردم بنماز و مناجات می پرداخت الجزایری
گفت حاصل کلّ آیات و کلمات شما مختصر میشود باینکه مسیح من حیث
هو بشر کارهای مرد کامل و معقول و مسیح من حیث هو اله فرمایشات
و اعمال خدا را معمول میداشت راهب گفت بلی افعال انسانیهٔ
او عبرت نمای رفتار نیکوی آدمیزاد شد و اعمال الهیّهٔ او دلیلی بر خدا
بودن او و برهان قاطع می باشند و بنابران مسیح بشر فرمود که قوله
من از برای شما عبرتی دادم تا شما بکنید آنچه دیده اید که من کرده ام

و مسیح خدا

مسیح خدا فرموده که قوله اگر من کارهای پدر خود را بجا نمی آرم مرا باور
نکنید و اگر بجا می آرم هر چند که مرا باور نکنید کارهای مرا باور کنید تا شما
بدانید و باور کنید که پدر در منست و من در وی الجزایری گفت
اهل اسلام مضامین مفصّلهٔ آیات انجیل را نمی دانند بنابر این شما نباید
متعجّب شوی که اعتقاد ایشان ماورای اعتقاد شما باشد راهب گفت
من اهل اسلام را دوست میدارم و اگر زور کلام من مانند زور
عشق دل من میبود البته الف البته همهٔ ایشان مرا باور میکردند

فرد چهارم

میرزا گفت هرگاه آیات مذکورهٔ انجیل بدرستی قول حضرت عیسی و
معتبر می بود مرا در حقیقت الهیّت حضرت هیچ تشکیکی و شبههٔ
متصوّر نمی آمد و امّا از کجا معلوم که این آیات را نصرا از خود داخل
انجیل و مندرج درج آیات اصلیّه ننمودند راهب گفت تا حال که اهل
اسلام با انحراف و تغییر مضامین انجیل ولاکن نه تزئید آن ما را متّهم
میکردند نقل زیاد کردن آن تازگی دارد و قبل از این بگوشم هیچ نرسیده
بود اعتراضی تازه احداثیست مفتی و قاضی گفتند در محاورات
ماضیهٔ ما ذکری درباب انحراف گذشت و فی الحقیقه گویا که تتبع

فقرهٔ

ازدیاد آیات انجیل نیست مگر مال خاصّ و مختصّ خیال سرکار میرزا راهب
گفت ضرب میرزا را چرا میگیرید افاک الله نیکو و بسیار بجا گفته است مبارک
باشد الجزایری پرسید که یعنی چه مگر از ردّ مسایل او مأیوس شدید
راهب گفت حاشا بالله اهل مذهب نصرا از ردّ و دفع جواب هیچ مسائله
عاجز نیستند و سوال میرزا سخن مرد زیرک و هوشیار یست ولی
از عهدهٔ آن بکمال آسانی بل بازی کنان در می آیند تأمّل فرمائید
چونکه قاضی و مفتی بحمد الله جواب بنده را درباب تهمت انحراف
آیات انجیل پسندیدند و بکمال صداقت و در عین صفا راستی را راستی
دانستند جوابی که ایشان را راضی نموده مجدّدًا نگوئیم بلکه هم گیریم که
که درضمن انجیل بعض آیات منحرف و آفروده شدند ولی شهادت
و شکایت یهودیان را چه کار میکنید آیات مذکوره بالکلیة مشعر
بر آنکه حضرت عیسی خودشرا پسر خدا میگفت و چرا چنین میگفت
الآن هم که شما در ولایت خود چندین هزار جهود حاضر و موجود
دارید از ایشان جویا شوید که عیسی را بچه سبب کشته اید و تقصیر
او چه بوده که همه مدعی علیه شده بودید البته شمارا پاسخ
خواهند داد که عیسی خودشرا مسیح و فرزند خدا قلم داده بود
و می خواست

و می خواست در ممالک بیت المقدّس پادشاهی کند آری تمامی آیات
مذکوره را خاص و عام رجال بیت المقدّس چه در صحن هیکل سلیمان
بن داود چه در جاهای دیگر از دهن مبارک خود حضرت عیسی
شنیده بودند و آنها را حجت علیه نموده بمجلمهٔ شهر اورشلم
حضرت را برده بودند و اوّل سؤالی که حاکم از حضرت پرسیده
این بود که آیا تو پسر خدا می باشی حضرت باو پاسخ داد که تو
چنین گفتی و حتّا که پارهٔ آیات مذکوره را یهودیان بر روی
صلب نوشته بودند که آنها را خلق شهر در بالای سر حضرت
ببیند و بخواند پیش از آنکه حواریان ثبت کتب خود و تحریر سازند
میرزا گفت ای راهب تو هم بی عقل و شعور نیستی و صحیفات
آیات متفرقه را ماشاء الله بموم دلایل و براهین بد بچسپاندی
الجزایری گفت انشاء الله موم (براهین) راهب از تأثیر آفتاب عقل و
تدبیر میرزای مثل تو احمق هرگز آب نخواهد شد والله بالله
حرف مفت میزنی من که شهادت دروغ یهودیان را بر
ذمّه خود نمی گیرم راهب گفت ای الجزایری ترا بخدا قسم آرام
بگیر الجزایری گفت بگذار حرفم را تمام کنم راهب گفت بشرط
که حرف

که از حدود ادب پا بیرون ننهی الجزایری گفت بلی باز میگویم که
خدا را شکر بیوفای و کفر نعمت یهودیان در دل ندارم و لعنت
بر یهودیان دشمنان حضرت عیسی علیه السلام و اگر امور دولت
فرانسه در ممالک الجزایر چندان رونق پذیر نیستند باعث آن
وجود یهودیان در آن ممالک و حمایت که دولت شما بایشان
مبذول دارد و حرکات نابکار ایشان همیشه بود و هست و چونکه من
جهود نیستم بلکه حضرت عیسی را مسیح حقیقی و فرزند خدا می
دانم چه در اینجا و چه در مکّه و چه در ایران و توران بیلا خوف
و پروا خواهم شهادت داد بر آنکه کلّ آیات مذکورهٔ انجیل جلیل هم
معتبر و هم صحیح می باشند مفتی گفت سخن تو مطابق منطق و
بغایت فصیح است الجزایری گفت اهل الجزایر از اظهار اعتقاد
خود ایشان پروا ندارند راهب گفت بنده هر چند در فصاحت و
بلاغت همتای الجزایری نیستم متعهّد می شوم که بعد از
استماع آیات موعدهٔ میرزا ما فی ضمیر خودم را بصداقت
و ساده لوحی سرکار الجزایری بدون خدعه و بی کم و زیاد خواهم گفت
المجاورة السابعة بیان مضامین آیات قرآن درحقّ
حضرت

حضرت عیسی فیما بین راهب و میرزا و الجزایری و قاضی و
مفتی مشار الیهم

فرد اوّل

میرزا گفت در این خصوص قرأن ما آیات با وفور و پر زور دارد
و نخستین از سورهٔ الجنّ و سورهٔ الانعام ابتداء کنیم قوله ولن
نشرك بربّنا احدًا وانّه تعالی جدّ ربّنا ما اتّخذ صاحبةً ولا ولدًا 72, 2-3.
و باز میفرماید قوله بدیع السموات والارض انّی یکون له ولدٌ 6, 102.
ولم تکن له صاحبةٌ راهب معنی این آیتین اینست که (چونکه) خدا را
زوجه نیست پس اولاد هم نیست و امّا در هیچ سورهٔ از سورهای
قرأن نفرمودند که تولید کلام خدا بیلا توسّط زن میسّر نمی شود
الجزایری گفت جمیع علمای ما قایل بر آنند که کلام خدا ازلی و قایم
بذات الهیّت است نقل زن و نکاح در میان نیست راهب
گفت پس بنا بر آن عیسی از حیثیّت روح خود و امّا نه از حیثیّت
جسم خود پسر خدا شد (یعنی) حضرت عیسی نه تنها نطفهٔ بشریّت
در بطن مریم ولی کلمة الله قایمه بذات اقدس خدا از ازل و آزال
بوده و هست مفتی و قاضی گفتند ما هم وجود حضرت عیسی را هرگز
منحصر

بکون بشری او نمی دانستیم چنانچه بدفعات و کرّات براهب
اظهار کردیم و ممکن که آیاتین مذکورتین نسبت بآن فرقهٔ یهودیان
خطاب شده که در ایّام حضرت محمّد در شهر مکّه سکنا داشتند
و میگفتند که فرزند خدا شخصی او زیر نام است و یا اینکه بعهدهٔ
عربهای اصنام پرست عتاب شده که بخدا سه نفر دختر اعنی
لات و عزی و منات منسوب می کردند و دلم بسیاری خواهد
که در این خصوص رأی سرکار قدوت العلما و فقهای الجزایری
بدانیم که چه میفرمایند الجزایری گفت آنچه بنظرم می رسد پیغمبر ما
این آیتین را در حقّ نصرا اصدار نمود ولی چونکه یک آیه مال
سورهٔ الجنّ و یک آیه مال سورهٔ الانعام می باشد هردو را
باجنّه و بچوبانان غنایم پس بدهیم راهب گفت اختیار دارید ای سادات
ولی در مذهب ما تعلیم اشخاص نادان برعهدهٔ لازمهٔ مرد دانا
بل شغل ذمّهٔ اوست و در امورات وابستهٔ آخرت و عقبا شوخی
و لطیفه گوئی روا نیست میرزا گفت و امّا این آیات مبارکه
بشنوید قوله لو اراد الله انّ یتخذ ولدًا لاصطفی مما یخلق
ما یشاء سبحانه هو الله واحد القهّار خلق السموات والارض
بالحقّ

بالحقّ ألا هو العزيز الغفّار راهب گفت مراد از عبارات لو اراد الله
انّ يتّخذ ولدًا نيست مگر فرزندی مانند (سایر) فرزندان آدمیزاد اعنی
مخلوق ارضی ولیکن کلام خدا با سایر مخلوقات شباهت ندارد پس
منسوب کردن عتاب این آیات باعتقاد مذهب مسیحیّان خطاست
ودخلی بما ندارد وعلاوه براین مضمون این آیات خلاف حرمت
ومنافی شأن الهیست میرزا گفت چه طور راهب گفت چنین
فرزندی اعنی فرزند مانند سایر ابنای انسان البتّه لایق خدا هرگز
نمی بود پس چگونه ممکن است که خدا چیزی غیر مناسب قدرت
خود بخواهد ای سادات (خدارا) فرزندی نیست بجز کلام خدا چرا که
باوجود چنین پسری خدا هم واحد وهم آفریدگار زمین وآسمان
می باشد وعلی هذا ایراد آیات (مذکوره) بتصدیق اعتقاد نصرا بر نمی آید
میرزا گفت اگرچه راهب از خطر (معبر) این اعتراضات بزیرکی عبور
کرده ولی آیات دیگر حاضر وموجود وانشاء دیگر سالم در نمی روی
الجزایری گفت تا ببینیم میرزا گفت در سورهٔ المایده قوله
لقد کفر الذین قالوا إنّ الله هو المسیح ابن مریم قل فمن
یملک من الله شیئاً ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم
وامّه

5, 19..

5,79.

وامّه ومن فی الارض جمیعاً وجای دیگر قوله ما المسیح ابن مریم
الّا رسول قد خلت من قبله الرسل وامّه صدّیقة کانا یأکلان
الطعام راهب گفت باز بخوان میرزا گفت بیشتر از این چه می
خواهی راهب پرسید پس آن سدّ عبور معبر من که وعده کرده بودی
کدام وکجا میرزا گفت مگر داخل گوش هوش تو نشده که درضمن
آیات مذکوره خدای تعالی چه می فرماید آری (درست) دریاب وتسلیم شو
که دیگر از دستم در نخواهی (من تمام کردم) گریخت راهب گفت حکایت میرزا حکایت
نقّاشیست که مردم از او میخواستند که تصویر عبور بنیٔ اسرائل از
بحر قلزم وهزیمت فرعون بکشد نقّاش یک ورق کاغذ را برنگ کبود
ملوّن نموده گفت همین است تمام کردم مردم (ازوی) پرسیدند پس فرعون
کجاست نقّاش گفت با جمیع لشکر در آب همین دریای کبود غرق شد
مردم پرسیدند پس موسی وگروه بنیٔ اسرائل راچه کار کردی نقّاش
گفت ایشان همه صاغ وسالم ازمیان همین دریا ردّ شده بسوی
بیابان رفتند واحدی باقی نماند الآن من هم مثال آن مردم شدم
واز اعتراضات موعدهٔ میرزا درصحیفهٔ آیات مذکوره هیچ
أثری بنظرم نمی آید میرزا گفت پس تو معنی قوله لقد
کفر

کفر الذین قالوا انّ الله هو المسیح ابن مریم و دیگر قوله

ومن یملک من الله شیاءً ان اراد انّ یهلک المسیح

ابن مریم وامّه گویا هیچ نفهمیده‌ٔ راهب گفت جوابش

آسانست بنحویکه بزحمت گفتن نمی ارزد اگر خاطر داری آنچه من گفته (بودم)

در ردّ سوأل شما که آیا خدا صلوة و مناجات میکند حالا هم پاسخ من

همین است میرزا گفت از قرار تقریر شما صلوة و مناجات حضرت

عیسی از حیثیّت کون بشریّت او نه از حیثیّت کون الهیّت او می بودند

راهب گفت چیزی دیگر هم گفته بودم میرزا گفت اینرا هم گفته بودی

که حضرت عیسی از حیثیّت کون بشریّت خود وفات یافته ولی نه از

بابت کون الهیّت خود راهب گفت درست پس از این قرار چرا

نمی فهمید که باوجود که حضرت عیسی با مادرش طعام می خورد و باوجود

که می توانست بمیرد باز کون الهی او پادار (باقی) می ماند و باتقاد

مسیحیان چنانچه قبلبرین ذکر رفته حضرت عیسی را فی الحقیقة

یهودیان گشته اند میرزا گفت گیریم که بیان و تفصیل تفسیر

شما چندان دور از (راه) حقیقت نیفتاده وامّا توشهٔ اعتراضات من

هنوز بته انبان نرسیده بلکه ذخیرهٔ فراوانی و تدارک مضبوطی

هنوز

هنوز با آلات محاربه یعنی چندین آیات تازه درنظر دارم که بوسیلهٔ
آن براهین شمارا انشاء الله یکان یکان می شکنیم راهب گفت
شفقّت شما زیاد باد اگر صلح جوی نداریم درنگ ور بجنگ پوی حاضریم
بجنگ پس باسم الله الرحمن الرحیم بفرما

:: فرد دوّم ::

3.158.

میرزا گفت درسورهٔ النساء قوله انّما الله اله واحد سبحانه انّ یکون
له ولد له مافی السموات ومافی الارض راهب گفت ازقرار
مضمون این آیه خدا را بدو سبب فرزندی نمی باید اوّلاً بجهت آنکه
واحد است وثانیاً برای آنکه جمیع مخلوقات ازآن اوست میرزا
گفت بلی راهب گفت جواب سوأل شمارا درضمن تعلیم علمای اسلام
می بینم بقول ایشان کلمة الله ازلیّة قایمة بذات الله پس اگر
چه کلام خدا فرزند خدا می باشد باز وحدانیّت خدا همیشه بر
قرار است بمصداق آیهٔ انجیل که پیش ازاین ذکرشد قوله پدر
من ومن هردو یکیست الجزایری گفت جواب قاطع است
راهب گفت وهمچنین اگر وجود کلمة الله مانع وجود خدای
واحد ومعترض او نمی باشد پس باوجود چنین پسری خدا کما
فی سابق

فی سابق خداوند یگانه وله ما فی السموات وما فی الارض می باشد
بمصداق فرمودهٔ حضرت عیسی قوله ای پدر هرچه ازان تو است
ازان ملست وهرچه ازان منست ازان توست این آیه راکه
هیه شما شنیده بودید الجزایری گفت من هرگز آنرا فراموش
نخواهم کرد راهب گفت الحاصل می بینید که اعتراض متضمن آیهٔ
مذکوره برفرض فاصل مستند یعنی برآنکه کلمة الله
غیر قایمه بذات الله است میرزا گفت این یکی را قبول دارم
واما درسورهٔ المؤمنین قوله ما اتخذ الله من ولدٍ وما
کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم
علی بعضٍ سبحان الله عما یصفون راهب گفت جواب این
مسألهٔ باطله همان جواب مسألهٔ ماضیهٔ یستکه خدارا پسری
نیست مگر کلمة الله القایمة بذاته میرزا گفت این هم قبول
ولیکن آیات دیگر هنوز داریم راهب گفت ببینیم میرزا گفت اینک
قوله واذا قال الله یا عیسی ابن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله قال سبحانه ما یکون لی أن اقول
ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته راهب گفت 5,116.

فرض کنیم که

فرض کنیم که فی الحقیقة خدا چنین سوالی از عیسی میکرد در آن
وقت عیسی می بایست چنین پاسخی داده باشد که کلمة الله
خدای خارج از خدا نیست واما خدای قایم بذات خدا و (علیحده) در باب
مادر حضرت عیسی یقین بدانید که حضرت هیچ وقت نفرموده
که مریم خداست ودر محاورات سابقه دیدیم که نصرا هرگز
چنین اعتقادی نداشتند بغیر از یک فرقهٔ نصرانیه که الآن
یک نفری از آن هیچ جا باقی نمانده ودر ایّام قدیم موقوف
شده بود میرزا گفت اگر چنین است پس چه احتیاج بذکر آیات
دیگر دماغ حرف زدن (زیاده از این) ندارم بلکه هم خدا را از اینگونه سخنها
خوش نمی آید راهب گفت بازبگو وشکّی وشبههٔ در دل مگذار
میرزا گفت چه فایده جمیع اعتراضات قویّه قرآن را گفتم
ولی باز نا امید ومأیوس نیستم خدا می داند وبس

:: فرد سیّوم ::

راهب گفت ای سادات کاتب راست میگوید که زیاده از این
تفحّص وتجسّس فایدهٔ نمی بخشد بتصدیق همهٔ آیات قران
حقیقت کون الهیّت حضرت عیسی را مبرهن میتوان کرد
زایرا که

زیراکه هیچ کدام آن آیات بوجهی صریح وآشکارا خلافشرا نمی
فرماید ومسلمین که نصرا را مشرکین میگویند از مضامین
آن آیات قرآن دو قسم اعتراضات و دو نوع احتمالات
برآورد می کنند اولاً در مقابل اعتقاد ما که حضرت عیسی
کلمة الله مجسّمه در بطن مریم بوده میگویند که حضرت
عیسی مثل سایر آدمیزاد و مانند همهٔ انبیا انسان است
ثانیاً در مقابل اعتقاد ما که حضرت عیسی کلمة الله قایمه
بذات خداست واز خدا جدا نبوده مسلمین میگویند که چنین
اعتقادی خلاف وحدانیّت خدا و منافی حقیقت یگانگی
وجود پرودگار است و خود شما را از نتایج مناظرهٔ ما
یقین و مبرهن گشت که هر دو اعترضات مبنی بر خیالات
خام و فرضیّن باطلین می باشند و رفع و دفع آنها بسیار
آسان است الجزایری گفت هرکس علم و فصاحت راهب را
ندارد و یقین میدانم که اغلب نصرا باستادی شما حلّ
مشکلات قرآن را نمی توانند بکنند راهب گفت مردم
غالباً چه اهل انجیل و چه اهل قرآن نه بتعلیم حقایق احکام
دین

ونه بتحصیل دقایق بحث وجدال مناظرات شرعیّه
پردازند بلکه محض باداى مراسم نماز وصلوت قناعت مى نمایند
پس وظیفه وشغل ذمّهٔ علماى دین وآئین اینستکه بوسیلهٔ
پندهاى مختصر بهم مذهبان خود (واهل عوام) مشکلات را آسان
سازند که درحین ضرورت از ردّ مسائل یار واغیار
معطّل نمانند وهمچنین هر مسلمی که از اصول دین مسیحیّان
سررشتهٔ نداشته باشد وبخواهد که فقرهٔ الهیّت حضرت
عیسى را بدیگران بفهماند بکمال سهولت میتواند از قراریکه
ذکر شد دروغ فرضیّن مزبورین را ظاهر سازد و(پردهٔ) افتراى
مفسّرین فساد اندیش را بروى خاصّ وعامّ کشاید القصّه از
شما که هم ارباب عقول وهم اصاحب قلوب وصداقت پیشه
میباشید توقّع دارم که آنچه درخصوص الهیّت حضرت عیسى
بخود شما معلوم ومفهوم شده بسایر مسلمین معلوم ومفهوم
نمائید الجزایرى گفت کاشکه دانش من برابر خواهش من
میشد راهب گفت هنر عامل از نیکوى عمل او وکمال فاضل از
چگونگى فصل او بنظرها مى آید پس بطریق امتحان اینک آیهٔ
قرآن

21:22

قوله ام اتخذوا الهةً من الارض هم ینشرون لو کان فیهما الهةٌ الّا الله لفسدتا فسبحان الله ربّ العرش عمّا یصفّون حال میخواهم ببینم که هرگاه کسی میگفت که مضمون این آیه منکر الهیّت حضرت عیسی و متناقض می باشد شما چه جوابی باو می گفتید مفتی گفت مشکل نیست قاضی گفت بلکه بسیار آسان الجزایری گفت اینجا که هیچ جوابی نمی خواهد من همین را میگفتم که در ضمن این آیه چیزی خلاف الهیّت حضرت عیسی مشاهده نمی رود ولیس هو اله دون الله راهب گفت موافق علم منطق چنین است و امّا اهل عوام از دقایق منطقیّه بی خبراند و عبارات و اصطلاحات علمیّه را در نمی یابند پس باید مطلب را بزبان حال ایشان بایشان حالی کنی جزایری گفت کسی که جسارت سؤال میورزد قابلیّت فهم جواب را و ادراک باید داشته باشد راهب گفت کاشکه چنین می بود که شما میگوئید و امّا احوال اکثر الناس ماورای این احوال بل برعکس می افتد و اغلب اوقات هرکرا علم و ادراک کمتر است گستاخیش و لاف و گذافش بیشتر

الجزایری

الجزایری گفت پس بقایل جوابی واضح‌تر میگفتم که اگر الهة
الّا اله اعنی خداهای خارج از خدا (والهة ارضیّه) داخل سلک سایر مخلوقات
می باشند قول تو مستسند بر فرض باطل واعتراض تو
مبنیٔ بر افتراست و بحضرت عیسی هیچ نسبتی ندارد
چراکه کون الهیّت عیسی از حیثیّت ذات بشریّت او نیست
لیکن از حیثیّت کلمة اللّه وبکسان که فرزند خدا بودن حضرت
عیسی را باعث نقص وخدانیّت خدا میدانند خواهم گفت چونکه
چونکه کلمة اللّه قایمة بذاته پس وجود خدا باوجود حضرت
عیسی همیشه متّصل وپیوسته وکونین یک خدای باشند

فرد چهارم

راهب گفت خدا ترا بیامرزد پاسخی استادانه دادی حالا ببین
که بواسطهٔ منطق خالی از ممانعت اوهام وعاری از وسوسهٔ
اصحاب غرض همه مطالب رامیتوان مبرهن کرد الآن ای حضرات
باید که مطالب محاورات ماضیهٔ درخصوص الوهیّت المسیح مختصر
نموده و مقدّمات (اصول) بانتایج فراهم پیوسته خلاصهٔ مضمون را بوجهی
شایسته قراری بناء گذاریم تا برای اهل خبره (دستور العمل و) یادگاری بماند

الجزایری

الجزایری گفت ای راهب جان این کار را بمن بسپار و اختصار
اخبار را از من بخواه من هم در ولایات الجزایریّه چندین سال شاغل
منصب قاضی می بودم و دیوان مردم را میدیدم و بدفعات و کرّات
مباحثات فیمابین مدّعی علیه و مدّعی الیه بوسیلهٔ یک کلمهٔ می
بُریدم بنوعیکه طرفین راضی و دعاکنان از علمهٔ من بری گشتند
پس نظر بر تجربه و غیر عدم فصاحت و قابلیّت شغل اختصار
این مقامات عالی را ببنده واگذار داشته بشنوید آنکه از مضامین
آیات الهامیّه قرأن و تفسیرات معتبره دریافت کردیم اوّلاً که
بناء بر آیه قوله انّ الله القی کلمته الی مریم و کلمهٔ خدا در بطن
او مجسّم شد و بناءً علی اعتقاد اهل اسلام که کلمة الله ازلیّه
قدیمه قایمه بذات خدا وابستهٔ وجود خدا می باشد
معلوم و مبرهن که بر وفق مضامین قرأن عیسی خداست
ثانیاً نظر باتّفاق جمیع شهادت شهود حضرت عیسی دایماً صادق
و راست گو می بود و در ضمن آیات کثیرهٔ انجیل حضرت
خودشرا گاهی خدا و گاهی پسر خدا میگوید معلوم و مبرهن
که موافق قرأن و موافق انجیل عیسی خداست ثالثاً

مجسّم شد

چونکه بعض آیات قرأن باعث اوهام مستند بر فرضهای
باطل وسبب استنباطهای فاسد میباشند ازقبیل آنکه عیسیٰ نه کلمة
الله ازلیّه امّا انسانی مثل سایر آدمیزاد بوده وآنکه عیسی را
عوض کلمة الله قایمة بذات الله ازخدا جدا میدانند پس
معلوم ومفهوم که چنین آیات بالکلیّه منسوخه هستند واز
نزد خدا نازل نشدند وهر مسلمی که باین آیات تکیّه ورجوع
میکند یا عقلی صحیحی در سر یا صدق نیّت دربر ندارد راهب
گفت آیات مبارکهٔ قرأن قوله انّ الله یبشرک بکلمة منه
وکلمته القاها الی مریم وغیره از نزد خدای الحقیقه نازل
شدند وامّا درعرض راه بسبب منزل انجیل مکث نموده آخر الامر
تا بقرأن رسیدند الجزایری گفت عجب که حضرت محمّد
بعد از اخذ این آیات از انجیل نمی خواست که کون الهیّت
حضرت کلمة الله را واضح تر وصریح تر اعتراف کند واگر رأیش
بر اعتراف قرار نمی گرفت چه ضرور باین گونه نیم اقرارها
وچه حاجت بآیات متناقضهٔ راهب گفت باعث شرا خدا می
داند وامّا آیات که من الأن می خواندم ازجملهٔ آن آیات
قرأن

~~924~~

925

82